

# [Afghanistan Digital Library](#)

adl0603

<http://hdl.handle.net/2333.1/3r2280jb>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

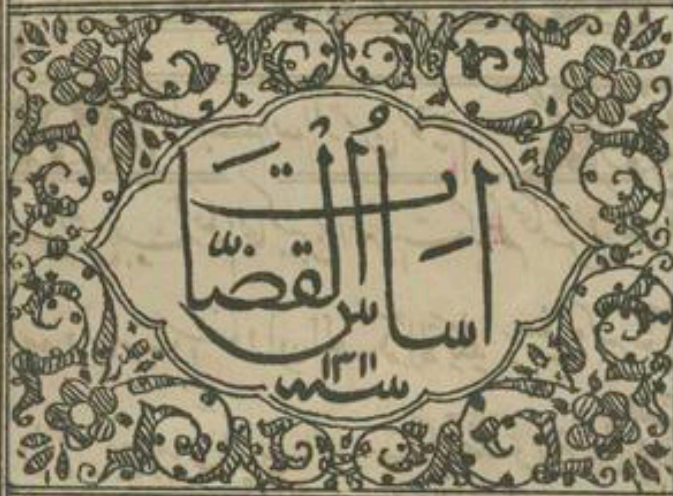
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

لَعَلَّاتِي خَيْرٌ مِنْ سُنَّتِي

حسب الفرمان بندگان اشرف بمايون الاكتاب ايت سيات المستوف



از تاليفات احمد جان خان الكور اذ فقه نامه با تمام خادم كل محض

رامطبع اسر السلطنه بل مطبع  
١٣١١

Handwritten signature in red ink at the bottom of the page.





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ستایش حیدر حکم الحاکمین است که حکم محکمش در محکمها  
 بمفاد خیریت اسناد این انحرکه الا لله در صغیر و کبیر جاریست  
 و نیایش بعبدهای آن فریضی را بجاست که قضای همیش در دار  
 اعیان بمقتضای فیض مودای و له من فی السموات و الارض  
 کل له قانتون چون روح در بدن برنا و پیر ساریست  
 لا اذ لفضایه و لا معقب حکمه نلقت ارض سما

که نمود است

برسمو ذات تقدس آیاتش دعویست مبرهن و فعتت <sup>شما</sup> حوز  
 و ماه بر علوصفات تنزه سماش دلیلست روشن <sup>ان</sup> فی الله  
 وَالْاَرْضِ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و درود نامعد و درین  
 شاهد انجمن رسالت که بشارت سر بشارت بخت  
 شهادت دعوی جمیع ادیان باطله را فاسد بازار متاع <sup>ملل</sup>  
 زاینجه را کاسه ساخت فردیتمی که ناکرده قرآن درست ؛  
 کتب خانه چند ملت شبست ؛ کار گذاران قضایه  
 در دیوان ازل توقع گریهت و جلالت ذات معالیه الصفا<sup>تش</sup>  
 رالطغرای و دَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و مکمل و محضر رفعت و <sup>ت</sup>  
 وجود سراسر بهبودش را با منضای <sup>اولا</sup> لَكَ لِمَا خَلَقْتِ  
 الْاَفلاك مستجل نموده اند مضر شد این نامه بعنوان <sup>ت</sup> بیستم



این خطبه بدوران تو بود و رضوان بی پایان بر ارواح و اجساد  
 اعوانش که در محکمه انصاف ارازل و اشرف را بمضمون <sup>لت</sup>  
 مشحون آمرت ان اعدل بین الناس بیک موقع نشاید  
 اند و بخواهی سیاست انهای اذ احکمت بین الناس  
 فاحکوا یا العادل مظلومان را از دست ستمکاران رها  
 اند و رحمت الهی و غضبان نامتناهی بر جانهای پاک امامان  
 و سالکان مسالک یقین که در اظهار صواب از خطاطی  
 و اجتهاد سپرده اند و در تطبیق دلیل باید عاریتاً بر خود برده اند  
 سه هر چار چهار رکن تمکین با هر چار حسه و کعبه دین با علی <sup>ص</sup>  
 بر آن امام همام عالی مقام مبین قران ابو حنیفه انعمان که باشد  
 سر بر شارت لوکان العلم عنه الثریا لئلا له دجال

من فادس بیشتر کرده بمصدق ابو حنیفه سراج امتی بساط  
 ظلمت و بدعت را از عرصه عالم در نور دیدن و بعد برای  
 آرای اصحاب انشوار باب نیش مخفی و محتجب است که چون  
 اعلام دین نبوی پس از آنکه بزور بازوی کدشکان بحر  
 برین می سود روی بانعکاس نهاد و قصور بقصور ملت مصطفوی  
 بعد از آنکه مساعی رستگان سر به کبند افلاک افراشته بود خدای  
 علی عفو شهنا افتاد چشمه دین اسلام که از آبیاری آن عالمی سیر  
 بود شک و بی آب ماند و مینع ملت خیر الانام که خلقی را است  
 بر روی کامی آورد نشانه لامع السرب گشت تو ایندین احکام که  
 جهت انتظام معاش و معاد اهل اسلام فی صحیف مکرمة مرفوعه  
 مظهره بایندی سفره که آمد بر ذرّه از عالم غیب نازل شد



بود بسبب عظالت و اسهال مسلمانان تنظیم بخش ملت‌های بیگانه  
 کردید و شمعیکه بمفاد الله و لئلا الذین امنوا یحییهم فی الظلمات  
 الی التور در خانه خودشان در گرفته بود بخانه شان روشنی  
 بالعکس انجمن دیگران را نور خشنید همت و الهنمت خداوند  
 عدل و دین محیی رسوم ملت مبین قانع اصول کفر و نفاق جا  
 فروغ محبت و اتفاق رافع اعلام اسلام دافع امارت کفر و  
 امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر عبدالرحمن خان لزال مؤید  
 بتایید الملک المنان و قامعاً لاناار الکفر و الطغیان مهوجه  
 که چیر کس ملت بیضار ابد تیاری عقل و همت بنماید و زنگار اندر  
 و الطماس ا بمصقل فهم و فراست از روی آینه شریعت غایب  
 و برای اصلاح امر قضا که اهم مطالب ملت اسلام و اجل مقاصد

مترجمین

شریعت سیدالانام است دستور العملی مطابق فقه حنفی برپا  
و تقاب شک و اختلاف را از روی این عروس زیبا براندازد  
ایوان شریعت بنوی را از سر نو ترمیمی دهد و اوراق پریشان  
دیوان ملت مصطفوی را مجدداً تنظیمی بخش از آن و تحقیر نماید  
خاکپای علمای و فضلاء هرزه گرد بادیه حرص و هوا احمد جان  
الکوزانی درانی افغان نور الله قلبه بنور العقل و الایمان  
واجب الاذعان میامل چند را از کتب معتبره فقه بر آورد  
عجالتاً الوقت رساله پردخت و تحفه آن دربار عظمت مبارک  
ساخت و چنانکه پسند خاطر الهام منظم حضرت ظل الله فیها  
امید دارم که در بارگاه حق نیز سمت قبول یافته باشد انشاء  
قریب مجیب و این رساله مشتمل بر سه باب است باب اول



در آداب خود قاضی و اوضاعی که لازم است بر و نسبت به مدعی  
 و مدعی علیه و شاهدان و سایر اهل محکمه و طریق سماع دعویها تا  
 دویم در طریق نوشتن مکاتبات شرعی کیفیت آن با سوم  
 در احتساب احکامیکه که تعلق بحسب دارد و هانا شرح

و المقصود بعون الملك المعبود باب اول  
 آداب خود قاضی و اوضاعیکه لازم است بر و نسبت به مدعی  
 و مدعی علیه و شاهدان و سایر اهل محکمه و طریق سماع  
 دعویها و این باب شصت و نهم بر قواعد متعدد

قاعداً اول

بر قضاة و مفتیان مملکت افغانستان صانه الله تعالی  
 عن المحدثان لازم است که از گرفتن رشوت از مدعی مدعی  
 علیه

اعتبار

اجتناب لازم شمارند و بمفاد حدیث نبوی علی صاحبها السلام  
 که فرموده اند که لعنة الله على الرشی والمرتشی خود را زیر بار  
 اگر ان لعنت نیارند که گرفتن رشوت مرتضی را اگر چه حکم خوب  
 کند اتفاق فقها حرمت و قضائی که رشوت واقع شود حکم قاضی  
 نافذ نیست بخدمت علماء ثلاثه پس هر قاضی که عیاد بالله تکلیف  
 شنید کرد و در محکمه دار السلطنه کابل بمصوننا العلوم بطریق شریعت  
 رشوت و ثابت شود البته بموجب حکم کتب فقه از منصب قضا  
 معزول خواهد شد و چون تغزیر او مفوض برای سلطان <sup>بایسته</sup> حضرت  
 ظل البی بر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید  
 صح است و حق

قاعده دویم



رشوت گرفتن چنانکه قاضی انفس خود حرام است همچنان که  
 اولاد و اقارب مددکاران و دربانان او رشوت بگیرد و قاضی  
 بر رشوت گرفتن شان اطلاع داشته باشد حکم او نافذ نمی شود  
 شخصی که حق و حکم قاضی مذکور تلف شده با چون در محکمه ارضاء  
 دارالسلطنه حاضر شده استغاثه آن معامله را بحضور خانعلوم  
 نماید بر خانعلوم لازم است که بعد از تصحیح دعوی او و از شنیدن  
 شهادت شهود مدعی مذکور و یا پس از سوگند دادن بر آنکه او در  
 خود صادق است آن قاضی را استخوان دهد و آن کس شریعت  
 پس اگر بقرار امر کتاب آبی ملزم کرد و رشوت بر وثابت شود  
 البته اطلاع آنرا بخدمت دی سعادت نموده و خود آن قاضی را  
 بحضور حاضر نماید تا بموجب قاعده سابقه از قضا معزول

کد ۵

گرویده بجز آنکه لایق بود و حضرت ظل آلهی زبیر این  
 قاعده رقم فرمائید معاقب خواهد گردید  
 حج السنه فقط

قاعده سوم

همچنانکه رشوت بر قاضی حرام است هدیه گرفتن نیز بر قاضی  
 حرام است هدیه در اصطلاح فقها مال است که بی شرط بکس دور  
 آن مال را گویند بشرط معاونت داده شود پس بر قاضی لازم است  
 هدیه علی الخصوص از کسانی که دعوی داشته باشند اجتناب نماید  
 حج السنه فقط

قاعده چهارم

هر چند بموجب احکام فقه قاضی را هدیه گرفتن از چهار کس جایز است



اول از خود پادشاه دویم از حاکم پادشاه سوم از قریب و محرم  
 خود که قضای قاضی بجهت او درست نباشد چهارم از کسی که سابق  
 از قضا با او رسم هدیه داشته باشد اما بجهت رفع تهمت علی الحساب  
 فرمان همایون درین باره چنان شرف صدور می یابد که قاضی  
 اگر رفتن غیر از پادشاه و قریب محرم ممنوع است اجتناب لازم است  
 حیح کتبه کتبه

قاعده پنجم

خوردن مهمانی که خاص بجهت قاضی شده باشد و اگر قاضی در آن  
 مهمانی حاضر نشود آن مهمانی صورت نگیرد و آتم لبان بدیه  
 حرام است اما قبول ضیافتهای عام لبان عروسی و ضیافت  
 عید و ختنه سوری تا که نبی رفتن قاضی هم برپا میشود و یا ضیافت

فصل که

خاص که اقربای محرم هبه قاضی بکنند جایز شمرده اند پس قاضی لازم است  
 که از اجابت دعوتهای قسم اول اجتناب ورزد و مخالفت کتاب جایز نشمارد  
 محکم است - حفظ

قاعده ششم

رشوت چنانکه بر قاضی حرام است بر مفتی نیز حرام است  
 اما قبول هدیه و اجابت دعوت خاصه برای مفتی جایز است زیرا که  
 مفتی در حقیقت مشاور قاضی است و اظهار حکم مینماید پس لازم است  
 که مفتی از گرفتن رشوت اجتناب لازم شمارد و اگر بالفرض  
 متحکب این امر گردد البته بسزائی که حضرت نخل  
 آبی زیر این قاعده رقم فرمائید معاقبت خواهد کردید  
 محکم است - حفظ



قاعده هفتم

قاضی را نمیشاید که خرید و فروش ما بخواهد خود را بدست خو  
بجند بلکه این معامله را باید است بواسطه شخص دیگر با انجام برساند تا  
و وقار او از قلوب عوام بیرون نرود و مورد تهمت نشود  
مخمس

قاعده هشتم

هر چند بموجب احکام کتب فقه مستحب آنست که قضی  
در مسجد جامعی که واقع میان قوم باشد مجلس قضا برپا نماید  
جایزست که در خانه خود بامر قضا مشغول گردد لیکن بسبب فساد  
زمانه و بیباکی مردم مصلحتاً للوقت فرمان مبارک چنان  
شرف صدر می یابد که قاضی حاکم تعلقه خود را لازم است با هم

در یک

در یک مجلس بنشیند و حاکم تعلقه کلان و نایب الحکومت بجائی  
 بایدست بر انفضال مقدمات علم و اطلاع داشته باشد  
 اما اگر بسبب هجوم باقاضی در یک مجلس نباشد هم خیر است  
 حجت است فقط

قاعده پنجم

چون در اکثر شهرهای افغانستان جمعیت فراوان  
 ابنوه بر دروازه محکمه نافرمانی می نمایند و بسبب اذحام  
 و نایب و هوی عوام اجتماع دعوی بدقت تمام نمی شود و  
 روح اختلافی در حکم پدید می آید بناء علی هذا جهت رفع این امر فرما  
 بمایون و الامطابق کتاب عالمگیری و سایر کتب فقه چنان  
 شرف صدور می یابد که بر قاضی لازم است کاتبی را مقرر کند



و اسامی حاضرین محکم را با تاریخ ماه و یوم به ترتیبی که آمده اند  
 ثبت نمایند و از روی آن ثبت تکسی بدست همگنان  
 بدهند تا بقرار رتبه و ترتیب که مطالعه شوند حاضر گردند و بقرار  
 قاعده آینده کسانی که اول آمده اند دعوی آنها هم اول  
 شنیده شود. تشویش و اختلاف از میان دفع گردد  
 محکم است

قاعده دهم

در هنگامیکه قاضی در محکمه باید در بر سر قضایا بشیند لازم است  
 که در فکر خود اندازه کند و معلوم نماید که مقدمه چند نفر است  
 برخواست شنیده میشود پس از روی همان سیما که در  
 قاعده سابق مذکور شده اسامی همان چند نفر را بر کاغذ

و نثر

نوشته بیرون دروازه محکمه نصب نماید تا حاضرین محکمه را  
 مفهوم شود که ماسوای همین اسامی امروز همه مردم مرص  
 هستند و هجوم و غوغا از محکمه دفع گردیده قاضی و شاه  
 و مدعی و مدعی علیه فارغ البال متوجه کار خود شوند  
 صح است حفظ

قاعده یازدهم

چون بموجب احکام کتب فقه جایز نیست که قاضی جهت رفع  
 ازدحام در بانی بر دروازه محکمه بنشاند لهذا فرمان مبارک  
 شرف صدور می یابد که در محکمه باینکه مردم بسیار جمع میشوند  
 قاضی را میباید بر در محکمه در بانی بنشاند تا مردم را پرتی  
 که در قاعده سابقه ذکر شده بحضور قاضی حاضر نماید



محمد کتبی

قاعده دوازدهم

چون مردم افغانستان بنا بر غیرت طبیعی و حمیت ذاتی  
 نمی پسندند که زنان شان در مجمع مردم جهت دعوی حاضر محکم  
 شوند اگر چه پوشیدار و باشند لهذا فرمان مبارک شرف  
 صدور می یابد که در محکمه های شهرات قاضی را باید استیکر <sup>از هیئت</sup> روزنی  
 و یا نصف روزی از هیئت را خاص کند برای شنیدن دعوی <sup>نصف</sup> طلبه  
 زنان که در آن هنگام ممانعت نماید از هجوم مردان البته این امر بموجب  
 حکم کتاب عالمگیری برای آنان موجب شر و حجاب خواهد بود

محمد کتبی

قاعده سیزدهم

تفصیلاً

شخصی که بموجب قاعده گذشته با قاضی بحضور خان علوم شریعت  
 بنماید و ثبوت رشوت بر وی کند البته بقرار قاعده سابقه از قاضی  
 بازخواست خواهد شد و اگر شخص مذکور در دعوی خود  
 دروغگویی براید و ثبوت نتواند البته بجهت آنکه تنگ دست  
 قضا را کرده و قاضی شرع را بفق نسبت نموده تعزیر خواهد  
 شد تقبسی که حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند

صحیح است

قاعده چھم اردھم

ہر گاہ شخصی نزد قاضی و حاکم بیاید و اظهار نماید کہ با فلان شخص  
 دعوی دارم پس اگر مسکن و منزل آن شخص یعنی مدعی علیہ  
 در شہر باشد و یا در قنای شہر بجائی باشد کہ اگر از خانہ خود



حاضر محکمه قضا شود شب را و ا پس بمنزل خود رسیده میتواند لازم  
 که قاضی اورا فی الفور طلب نماید و اگر منزل و مسکن او دور باشد  
 یعنی شب را و ا پس بد آنجا نمی تواند رسید قاضی را لازم  
 که شامه آن از عارض مذکور بخوابد و یا سو کند با و بد پس اگر  
 وفق دعوی خودش دو نفر شامه ای ادا نمودند و یا خود او  
 خورد البسته لازم میشود که قاضی رقعته مستطاب آن شخص  
 غایب مدعی مذکور بد که با او در محکمه حجت انفصال دعوی حاضر

حکم است

قاعده پانزدهم

تخصی که بموجب قاعده گذشته رقعته قاضی را بجز هم خویش بر  
 لازم است بحضور جماعه مسلمانان مضمون آنرا بر و بخواند و

را آگاه سازد که این رقعۀ قاضی فلان بن فلان است پس اگر  
قبول کند و عازم محکمۀ شود و یا وعده کند بموالمطلوب و اگر از رأ  
سرکشی از قبول آن ابا نماید و شاهدان بر سرکشی او شهادت داد کنند <sup>ضری</sup>  
امر است که مجلس و زدن و یا آنچه رای او قرار گیرد شخص را تعزیر نماید  
منح است - مفصل

قاعده شانزدهم

شخصی که رقعۀ دارالقضار ابدست دارد و در نزد خصم خود بیاید  
و طالب آن شود که با او در محکمۀ حاضر گردد پس اگر شخص معی  
علیه بسبب عذری مهلت خواسته و وعده آمدن خود را بگذرد  
و بجهان وعده خود حاضر محکمۀ نگردد البسته باید است <sup>ضری</sup> قاضی  
از و باز خواست بقرار قاعده گذشته بنماید؛



### حجرت مقوله

#### قاعده هفتادم

در حالتی که شخصی مذکور سرکشی ورزیده بموجب رقعته قاضی حاضر نشود بر قاضی لازم است که حاکم را بگوید تا یک نفر محصل شدید را فرستاده و همان شخص را حاضر نماید و در قضا و قاضی خان اجرت محصل مذکور بر همان شخص سرکش است که فرموده قاضی شرع را قبول نکرده باشد؛

### حجرت مقوله

#### قاعده هجدهم

اجرت محصل که شخص سرکش را حاضر کند در طحاوی شرح در مختار چنین مقرر کرده که اگر شخص سرکش در داخل <sup>شهر</sup>

باش

باشد اجرت محصل را شش شاهی بدهد و از جانی دور را  
بر فرسخی بگیرد و پنج شاهی پنجه کابلی باید است ادا نماید

حکم - فقط

قاعده نوزدهم

چون بموجب احکام کتب فقه حاضر کردن شخصی که مریض باشد  
و حرکتش بموجب زیادت و شدت مرض میشود و نیز زنجیر  
که مخذره یعنی در پرده باشد و عادت کوچک گردی و بازار و  
ندارد بر قاضی لازم نیست پس بموجب احکام فقه فرما  
همایون چنان شرف صدور می یابد که بجهت این طور استخوان  
باید است قاضی خلیفه امین از طرف خود در خانه ناس  
بفرستد که مقدمه شانرا بقرار امر شریعت هم در انجام  
فصل



نماید و یا و کیلی از طرف آنها آمده دعوی خود را فیصله کند

محکم است فقط

قاعده بستم

اگر شخصی بموجب قاعده مصلی از طرف حاکم و قاضی جهت

نخست خود ببرد و آن شخص در درون خانه خود در آید و مخفی شود

برای بیرون کشیدن او فرمان مبارک مطابق اقوال فقها

مذهب چنان شرف صدور می یابد که دروازه سرای او را

از بیرون بر روی او قفل زنند و اطراف سرای را

همچنانی کنند تا آنکه به تنگ آمده برضای خویش برآید

محکم است فقط

قاعده بست و یکم

هرگاه شخصی از قاضی و حاکم بموجب قاعده گذشته خواهش قس  
 نمودن دروازه شخصی که در درون سرای خود مخفی شده بنماید قاضی  
 و حاکم را نباید که بمحض گفتن او حکم قفل کردن بدهد بلکه اولاً  
 مدعی طلب کفالت کند بر اینکه در عرصه سه روز سابق ازین  
 خصم او را درین سرای دیدن ایم بعد از شهادت شهود قاضی  
 رای رسد که حکم بستن دروازه سرای او را بدو بدهد  
 صحیح است - محقق

قاعده بستن دروازه

قاضی لازم است که شرایط احتیاط بجای آرد تا سر مشترک نشا  
 پس اگر سرای همین او و دیگر کس مشترک بود قفل نمودن و بستن  
 آن جایز نیست زیرا که تصرف در مال غیر بی سبب شرعی جایز نیست



حج است فقط

قاعده بست و سوم

هرگاه قاضی بموجب قاعده سابقه در وازه شخص مخفی شد راقضی  
 و سرای او را از هر ف ضبط و ربط نماید و آن شخص با وجود آن  
 هیچ گونه بیرون نیاید پس لازم است که قاضی و شخص را بطریق  
 رسالت بر در وازه سرای او بفرستد تا با او از بلندت روز بهم  
 هر روزت با زندا کند و نام آن شخص و پدر او را بگیرد و بگوید فلان  
 قاضی پس فرمان بر تو پیغام کرده که حاضر شو با فلان مدعی خود  
 در محکمه قضا و گرنه و کیلی از طرف تو اینتاده خواهیم کرد و حکم بر خواهیم نمود

حج است فقط

قاعده بست و چهارم

چون سه روز متواتر بر دروازه شخص محقق بقرار قاعده سابقه فرستاد  
 قاضی ندا کند و آن شخص از کنج خفا بیرون نیاید و دو نفر شاهد  
 شهادت بدهند بر کیفیت ندای فرستاده قاضی قاضی را  
 باید است که شخصی را از طرف او و کیل نصب کند و در  
 مدعی او را بقانون شرع بشنود و چون شاهدان شاهی بر  
 مدعی او امانت حکم کند بر ملاستی او و بجل بدهد شخص مدعی  
 محکم است - حفظ

قاعده بست و پنجم

قاضی اباید است که چون از خانه بجهت می آید نیکوترین جامه های خود را  
 پوشید باشد و از مزاج کردن و خندیدن در روی مدعی مدعی علی  
 بلکه سایر مردم اجتناب نماید و از قهر و عتاب بیجا احتراز کند و خادمان



واعوان خود را همه بر فقی و مدار اما مورف نماید پد پد

مح کتبه - فقط

قاعده ببت و ششم

بر قاضی لازم است که جمیع اوقات خود را مصروف انفصال

و بر آوردن مسایل از کتب فقه و صحیح کردن محاضر دعوی با و

و بجهلها و قباله با و حجت با و نکاح نامه با و سایر مکاتبات شرعی باشد

و چون از حضور لامع النور حضرت ظل الهی بقرار قاعده علیحد وجه کفایت

معیشت شان از بیت المال بخوبی مقرر گردید نباید که با اشتغال دنیوی با

تدریس علوم اشتغال نمایند از امر قضا که محتاج الیه جمیع عبادا غافل بمانند

مح کتبه - فقط

قاعده ببت و هفتم

افزون

بر قضاات قریه باو شهرها و قاضی القضاات لازم است که همیشه  
 نظر بر اوقاف داشته باشد و اگر نزد او مدخل شود که کسی مال  
 را غصباً تصرف در آورده بقرار حکم شرح از تصرف آن شخص  
 بر آورده تسلیم کارکنان متولی الاوقاف نماید و رسید حاصل  
 وقف بگیرد و بقرار قاعده اطلاع آنرا بجهت که دار  
 القضاای آن شهر یکدیگر آن قاضی تابع آنست بدین  
 حکم است فقط

قاعده بیست و هشتم

بر تمام قضاات لازم است که اگر شخصی در تعلقه شان بجا  
 بجان آفرین بسیار دو مال و متاع و عقار و ضیاع بطریق  
 بگذارند پس اگر ورثه آن مرده کبیران باشند و بقسمت را



شوند فی الفور بطریق فرایض الله آن مال را قسمت نمایند و  
 هر کس را بخود او بپارند و اگر ورثه او صغیران باشند پدر یا  
 وصی برای اولاد مقرر نموده باشد وصی امین جهت شان مقرر  
 نمایند و حصه صغیران را بهمان وصیان بپارند و وثیقه شرعی آن  
 دو حالت نوشته بجانبین بدیند و ثبت آنرا در کتاب القضا  
 محمد باقر

قاعده بستن و قسم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی بمیرد و ورثه او را ضعیف شوند بقسم  
 باین خود مال لازم است بر قاضی که خود او یا قاسمی که مقرر باشد  
 آن مال را بحضور خود قسمت کند و نقل آنرا در دیوان قضا  
 نماید اگر ورثه مذکور کیفیت قسمت را وثیقه بخواب

قاضی

قاضی را لازم است که کاتب را بفرماید که وثیقه بایشان بدهد  
محو کتب و قضا

قاعده سی ام

در معین کردن اجرت قیمت بقرار حکم کتب فقه اختیار سلطان  
عصر و پادشاه زمان را هست پس برای اجرت قاضی  
آنچه حضرت ظل الهی زیر این قاعده بخط مبارک  
رقم فرمایند البته جمیع قضای معمول خواهند داشت  
محو کتب و قضا

قاعده سی و یکم

در تعلق هر قاضی چون نکاح منعقد میشود لازم است همان قاضی  
بنفس خود مبادا مکن حاضر شود و اگر بسبب غری حاضر شدن



خود او دشوار بود لازم است که یکی از مقتیان او در حالت  
 نکاح حضور داشته باشد و برایشان واجبست که تفحص تمام  
 و تحقیق مالا کلام نمایند که در میان آن زن و مرد صدمت مصداق  
 و نسب و رضاع و یا نوعی دیگر از موانع نکاح نباشد و معلوم  
 کنند که آن زن در عقد کسی دیگر و یا نکاح شخص غایب نبویس  
 چون زن و مرد مستحق عقد نکاح باشند لازم است بموجب  
 شرع خطبه نکاح را خوانده و کاغذ نکاح را بطریق صحیح که در فصل کتابت  
 شرعی مذکور شد بنویسند و در کتاب ارا القضاة نقل آنرا ثبت نمایند  
 صحیح است

قاعده سی و دوم

چون که از مدت مدید در تحقیق امر نکاح حکام و قضات و علماء

افغانان

اتفاقاً نشان توجه نموده اند چنانکه از حضور لامع النور بی قضایا  
 که در پیشگاه آن بندگان با عده و منکوحات غیر از آنکه داده اند و  
 از آن سبب دعویها و فساد و ادریسان اقوام واقع میشد  
 لهذا درین خصوص فرمان مولا که در حکم میشد و صادر میشد که  
 اگر شخصی از رعایای اطلاق قاضی خود انعقاد نکاح نماید <sup>تقریباً</sup>  
 قاعده که در کتاب قوانین حکام و عمال مندرج است <sup>اورا</sup>  
 حاکم خواهد داده عالمی که بی اجازت قاضی بدین کار پرداخته است <sup>البتة</sup>  
 بسزا یک حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب <sup>کرد</sup>

حکم است

قاعده سی و سوم

در هر گامی که قاضی آزما می بندد و واجب باشد بر خود قاضی



بستن آن نکاح مثل نکاح دختر آن خورد و پسران صغیر که وی  
 آنها خود قاضی است پس اجرت گرفتن در چنین نکاح حرام است  
 و اگر نکاح این چنین نباشد برای اجرت آن در کتب فقهیه  
 کرده اند که در نکاح باکره یک مثقال و در نکاح شیبیه نیم مثقال  
 طلا اجرت گرفته شود آنچه زیر این قاعده حضرت ظل الهی رقم فرمایند  
 و مصلحت وقت بدانند البته جمیع قضات معمول خواهند  
 صحیح است فقط

قاعده سی و چهارم

برکات قضات لازم است که اگر در تعلقه شان شخصی میرد  
 و میراث خوانند شسته باشد و بقراریکه در کتب فقهیه مذکور است  
 مال خود را بکسی از بیگانگان وصیت نکرده باشد و یا اگر شسته



بمیرد و مالی از او بماند بر قاضی لازم است که تا انقضای  
 مدت که عقل او حکم نماید برین که اگر میراث خواری میباشند  
 قدر مدت حاضر میشد آن مال را بجهت او و بعد از گذشتن زمانه  
 مذکور باید استمال مذکور را در هر دو حالت بواسطه حاکمی  
 که با بهمان قاضی است بیت المال سپرده رسیده خزانة سرکار  
 را حاصل نماید پس اگر بعد از مدتی ورثه آن شخص متوفی حاضر  
 شدند و بطریق شرعی ثبوت میراث خواری خود را نمودند  
 البته بموجب کاغذ قاضی بهمان مال بصاحب حق اده خواهد  
 شد

حکم است

قاعده سی و پنجم

اجرت گرفتن بر نوشتن وثیقه های شرعی مانند قبالة و حجت



و محضه و محرمی و محل و غیر آن را اهل فقه حلال دانسته اند اما بقدر  
اجرتش و بعضی از ایشان چنین تقدیر کرده اند که از وثیقه که در آن  
مبلغ بگیرد از رویه باشد پنج رویه اجرت بگیرند تا مبلغ ده  
بر هر هزار از هر پنج رویه بگیرند که برده هزار رویه پنجاه رویه شود  
و بعد از آن هر از هر هزار را بی از آنی که اضافه شود که رویه پنجاه  
مال در پنجاه روز حضرت ظل الهی تعالی مبارک امضا فرماید جمیع قضا  
معمول است

قاعده ششم

آنچه از مبلغ نکاحانه و اجرت بجلات و وثیقه و غیره حقوق سر  
بدست آید در عوض رزقی که بجهت قضاات و مفتیان و کاتبان  
و خدمت محکم قضا از وجه بیت المال مقرر شده لازم است

عالم

حاکم سپرد بیت المال شود و قاضی را لازم است که از بیب قضا  
 و حکم شرعی جمع شود بحاکم بسیار دور رسیده از یکدیگر  
 مح است فقط

قاعده سی و هفتم

مقدمات و معاملات که در اطراف بحضور هر قاضی  
 با بنجام میرسد ریوت آن لازم است ماه به ماه بشهر که حاکم  
 نشین آن قریه باشد بقاضی آن شهر برساند و قاضی آن شهر  
 لازم است که ریوت مقدمات اطراف باحوال مقدمات  
 که بحضور خود آن قاضی انفصال یافته ماه به ماه در در السلطنه  
 خا معلوم بفرستد لازم است که این فرمان با جمیع قضات از تمام  
 مح است فقط



قاعده سی و هشتم

برخان علوم لازم است که همه وقت جمیع مقدمات اطرا  
 دارسلطنته را مطالعه نموده صحیح و غلط آنها را از هم جدا  
 نموده باشد و اگر شخصی بخلاف قاعده شرع انور معامله را  
 فیصله کرده باشد از سوال نموده بخود مدلل نماید اگر  
 تحقیق خطاشده باشد بموجب امر شرع اصلاح آنرا نماید  
 محض غلط

قاعده سی و نهم

چون قاضی را از بودن مفتی لاچار نیست و امور قضا با باعد  
 مفتی پیشرفت محال لهذا بموجب حکم کتب فقه بجهت هر قاضی  
 بقدر شغل و عملش مضیان از حضور لامع النور مقرر گردید پس



بر جمیع قضات لازم است که در مسایل فقهی بفناد و  
 شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ بِمَقْتِنَانِ که بهمهرا هشان مقرر است  
 شورت نموده بعد از تقریر رای بزبان خود حکم بر قضیه نماید  
 صحیح است - حفظ

قاعده چهل و نهم

و مقتی را لازم است که علم و آهسته کاری و نرم گونی و کشاو  
 روئی را اشعار خود سازد و مسایل مذہب خود را بحفظ دراز  
 و قواعد اصول امام ابوحنیفه رضی اللہ تعالی عنہ را شناسد و تغییر  
 بکسی فتویٰ ندهد و مسایلی که بوقوع نیامده باشد در آن مبتدا  
 نکند و سهل انگاری و متابعت حیلہ ما برای غرضهای فاسد  
 حرام شمارد و فتویٰ ندهد در حالتی که اخلاق او متغیر مزاج



اولی سببی از سبب از دایره اعتدال خارج باشد  
محرک است - فقط

قاعدہ چهل و یکم

در شهرهای حاکم نشین و در جای های که جمعیت مردم و  
باشد از بودن یک شخصی که انتظام مجلس را بکند و هر یک از  
و مدعی علیه و شهود را بموقع خودشان بنشانند و به ترتیبی که در قاضی  
های سابق ذکر شده اهل دعوی را بحضور قاضی برده و  
پس بر همین شخص لازم است که مدعی و مدعی علیه را بجنبه  
قاضی بفاصله دوزرع شرعی بنشانند و در میان خود مدعی  
و مدعی علیه فاصله بقدر یک زراع باید که باشد و هیچ کس  
نگذارد که یکی بیشتر از دیگری بنشیند اگر چه پدر و پسر باشند

و یا یکی

و یا یکی از آنها بنده و دیگری سید و یا یکی جوان و دیگری پیر  
سخن است - حفظ

قاعده چهل و دوم

در هنگامیکه مدعی و مدعی علیه را بحضور قاضی بنشانند  
بر قاضی لازم است که در سخن گفتن و حروف شنیدن  
و دیدن با مدعی و مدعی علیه یکسان معامله کنند  
و باشارت کنایت قوی و فعلی نهند که موجب استیفاء  
یکی از آنها بر دیگری باشد و دل یکی از مزین دیگری نبندند  
سخن است - حفظ

قاعده چهل و سوم

در حالیکه مدعی بنیان دعوی خود را میکند لازم است



که قاضی نگذار مدعی علیه را که در میان حرف او گفتگو کند  
 و همچنین چون مدعی فارغ شود و مدعی علیه جواب او را  
 میگوید لازم است که مدعی را نگذارد که در میان سخن  
 در آید و در هنگامیکه شاهدان شهادت میدهند نیز  
 لازم است مدعی و مدعی علیه را ساکت نمایند  
 و نگذارند که در حرف کسی دیگری گفتگو کند؛  
 صحیح است - فقط

قاعده چهل و چهارم

قاضی را لازم است که بر اعیان و خادمان محکم قضاوت کند  
 کند و تا یکد اکید نماید که آنان بسبب لحاظ یکی از خصمین را بر دیگر  
 بیسوجه تفوق و غرت ننهند آنها را نگذارد که گفتگو در محکم نماید حرف

کسی



کسی تقویت دهند و اگر اجابا نیکی از خدمه و اعوان در درازا  
 از خدمت خویش تجاوز نموده در معاملات مردم مداخلت  
 نماید لازم است بر قاضی که او را بقول و یا فعل تغزیر کند  
 محسوس است - حفظ

قاعده چهل و نهم

قاضی را همیشه که بر مدعی و یا مدعی علیه غیب کند و یا بر یکی  
 از آنها چلین بر چلین ببارد و یا روی بگیرد و یا آنکه تعجیل کند یکی از  
 آنها در آوردن دلیل و نه اینکه تخویف نماید و تبرساند یکی از ایشان  
 را باین گفتار که دلیل بیاور نه دعوی ترا باطل خواهیم کرد بکار کرد  
 دلیل فرو ما جایز است قاضی اهل بیت دادستان تا مجلس دوم و سوم  
 محسوس است - حفظ



قاعده چهل و هشتم

قاضی را لازم است که دعوی دنیا نمود مدعی را و نه تعلیم جواب  
 مدعی علیه و نه تلقین شهادت نماید شامدان را نه به کنایت و نه  
 بصحبت خانکه بگوید مدعی را آیا چنین دعوی میکنی یا مدعی علیه را که  
 بچنین جواب میدی یا شهور که آیا چنین شهادت میدی در ضمن  
 آن طریق دعوی و یا کیفیت جواب و یا شکل شهادت را یا سایر  
 محاسن فقط

قاعده چهل و نهم

مگر و نه است قاضی اسمع دعوی و حکم کردن در شکام یا  
 و گرسنگی و سواری و در حالتی که خواب آلود و مریض و ماشاق  
 جماع باشد و یا آنکه بول و غایط او را به تنگ کرده با و یا اگر ما

دستهای



و سرمای مفطر بر وجودش غلبه کرده باشد مدعا آنکه در هر وقت  
 از اوقات که مزاج قاضی و مفتی بسبب با از مکر اعتدال خارج باشد  
 لازمست در تمام دعوی و نفاذ حکم دادن فتوی شرایط احتیاط  
 محکم است

قاعده چهل و هشتم

در هنگامیکه قاضی یک دعوی را می شنود و ناظم مجلس قضا را لازمست  
 که دیگر اهل دعوی را نزدیک قاضی نگذارد که استماع کیفیت  
 سوال و جواب قاضی را بنماید و از روی آن جمله مسأله ساخته <sup>مقصود</sup> درین  
 رایچنگ آرد و نیز بز قاضی لازمست که احوان <sup>دائرة</sup> <sup>لقضا</sup> <sup>داره</sup> <sup>حدسه</sup>  
 و خود ناظم مجلس قضا را در هنگام استماع دعوی نزدیک نگذارد  
 محکم است



### قاعده چهل و نهم

در حالتی که مدعی مدعی علیه با هم برادران و یا پسرن عم با جانیان  
 قاضی را که در استماع دعوی شان از ترقیبی که در قاعده نهم ذکر شده  
 تعافل نماید و نامرتبه روز در شنیدن دعوی شان عذر می آید  
 شاید در میان خود با مصالحت نموده کارشان بشیرت و مجادلت  
 محسوسه عطف

### قاعده چهل و دهم

ناظم مجلس قضای لازم است که در تنظیم و تهذیب مجلس مساعی ملایم  
 بجا آورد و نگذارد که مدعی و یا مدعی علیه و یا شهود در حضور قاضی بی  
 ادبی نمایند و اگر تخاصین بحضور قاضی با هم دشنام و مانع بگویند برای قاضی  
 نیکو است که آنرا عفو تا مجلس نماید و یا تغزیر کند تا عبرت دیگران شود

قاعده چهل و نهم



مجلس - ص ۱۳  
قاعده پنجاه و یکم

برای دفع حیلہ های جلد گران و رفع تزویر مزور ان بقا حکام  
 معتبره فقه فرمان پهلوان خان شرف صدوری باید که بغیر دعوی  
 وقف و میراث و یا شخصی که حاضر نباشد بعد از مرور پانزده سال  
 هیچ دعوی شنیده نشود پس اگر شخصی دعوی پانزده سال داشته باشد  
 بر قضات اطراف لازم است که آن دعوی را مطلقاً سموع ندانند  
 بر آن نگذارد و اگر ارجحاً آن شخص حق خود را ثابت اندازد  
 در محکمه  
 القضای دار السلطنه حاضر شد کیفیت دعوی در آن حضرت خانعلو هم  
 عرض حضرت ظل الهی ساینده تا آنچه برای اب سنای تقاضا فرمایند بعمل آید

مجلس - ص ۱۳



قاعده پنجم او دویم

هرگاه مدعی در تعلقه یک قاضی سکونت داشته باشد مدعی علیه  
 در تعلقه دیگر قاضی بود و در میان شان نزاع واقع شود مدعی  
 میخواند دعوی او نزد قاضی خودش فیصله شود و مدعی علیه  
 دارد که دعویش بحضور قاضی قریه خود او متقطع گردد  
 برحاکم لازم است بفرماید که دعوی شان در قریه که مدعی علیه  
 سکونت دارد و بافضال برسد که در کتب فقه اصحابین قول نوشته  
 می نویسد فقط

قاعده پنجم او سوم

و همچنین اگر اختلاف در میان سکنت شهر و دیهات و یا  
 واقع شود پس اگر مدعی علیه سپاهی باشد لازم است

افاضی

بر قاضی لشکر فیصله کنند و اگر مدعی علیه رعیت بود  
 بر قاضی ملکی باید است مقدمه خود را با انجام برساند  
 صحیح است

قاعده پنجاه و چهارم

قضای قاضی بموجب احکام کتب فقه نافذ نمیشود برای نفس  
 خودش و یا برای کسیکه منفعت آنکس راجع خود قاضی شود مانند  
 شریک و وکیل او و جایز نیست قضای قاضی بر نفع کسیکه شهادت  
 قاضی برای آنها و از آنها برای قاضی درست نباشد مانند پدر و پدگان  
 و مادر و مادر گلا و پسر و نواسه و کواسه و منکوحه و نیز نافذ نمیشود قضای  
 قاضی در حالتی که حکم کند بر ضرر مدعی و دشمن خود که قاضی  
 بآن شخص عداوت دنیوی داشته باشد لهذا فرمان



همایون و الا ترف صدور می پذیرد که قاضی را لازم است  
 که از حکم کردن برای اشخاص مذکور الفوق اجتناب لازم  
 می کند

### قاعده پنجم

قاضی را نمی رسد که شهادت شهود مدعی را بر مدعی علیه که غایب است  
 حکم باشد بشود و بواسطه همان شهادت حکم بر مال شخص غایب بکند  
 مگر در سه حالت اول آنکه جایز است حکم بر وصی طفل بی حضور  
 طفل دوم آنکه جایز است حکم بر متولی اوقاف بی حضور و  
 کننده سوم جایز است حکم بر غایب در جائیکه مدعا بر غایب  
 سبب باشد برای ثبوت مدعا بر حاضر مانند آنکه شخصی بر کسی  
 دعوی کند شاهدان بگذارند که این شخص ضامن نیست

از طرف فلان بانقدر مبلغ و قاضی حکم کند بر حاضر که ضمانت  
 ملاست میشود غایب و اگر غایب که اصل مال بر او حاضر شود و آنجا که حکم ملاست  
 محاسبه

قاعده پنجاه و ششم

چون مدعی و مدعی علیه را بطرح و قانونیکه در قاعده های سابق ذکر  
 شده نشانند قاضی را باید است که کتاب محضر یعنی ثبت کیفیت  
 دعوی را بر طرف دست راست خود گذشته و کاتب در القضا  
 به نزدیک آن کتاب نشانده متوجه گفت و شنید خصمین شود و  
 آنست که قاضی زبان خود باعث بر مدعی نشود که محرک فتنه و  
 دعوی شدن از ادب که دور است شاید مدعی در همان حالت از  
 پشیمان شده باشد و امر قاضی موجب تحریک فتنه گردد



حجج است - حفظ

قاعده پنجم و ششم

چون مدعی مدعی علیه مطابق قاعده سابقه بحضور قاضی متین  
 بهتر است که ناظم مجلس قضا مدعی را با اظهار و تقریر دعوی  
 که دارد مامور نماید و چون مدعی صورت دعوی را بیان نماید  
 بر کاتب در القضا لازم است که همان تقریر را بی کم و کاست  
 در خانه اول کتاب حاضر نویسد با اسم مدعی اسم پدر و جد و  
 نسبش

حجج است - حفظ

قاعده پنجاه و ششم

چون کاتب در القضا بموجب قاعده سابقه در خانه اول کتاب  
 حاضر دعوی مدعی را بنویسد لازم است که قاضی در آن کتاب

تامل

تامل کند هرگاه دعوی مدعی نادرست باشد و حسب شرح جواب آن  
 بر مدعی علیه لازم نشود مدعی بگوید که بر خیزد دعوی خود را صحیح  
 محسب است **فلا**

**قاعده پنجاه و پنجم**

در حالتی که قاضی در دعوی مدعی بنگردد و بداند که حسب  
 شرح صحیح است و جواب آن بر مدعی علیه لازم است  
 بعد از آن بسوی مدعی علیه روی کند و بگوید چه میگوینی  
 در جواب و چون مدعی علیه جواب میگوید قاضی باید  
 نجوبی متوجه باشد و استماع نماید و چون مدعی علیه از جواب  
 فراغت یابد بفرماید کاتب دارالقضا را که اسم مدعی علیه  
 باسم جد و پدرش و قوم و نسبش و کیفیت جواب دعوی



را مفصل در خانه دوم صفحه کتاب محاضر نبوی  
حکایت فقط

قاعده شصتم

در کتب فقه نوشته اند که قاضی باید سبب متوجه باشد که اقرار  
و انکار مدعی ترا کتب بعبارة نبوی و تغیر و تبدیلی در آن  
جایز نشمارد بلکه بهتر آنست که تقریر انکار و یا اقرار مدعی علیه  
بر بزبانی که خود او دارد بی کم و کاست برنگارد و بزبانی دیگر  
ترجمه نگیرد و این تاکید برای آنست که انکار اقسام بسیار دارد  
مثلا اگر کسی دعوی امانت کند و مدعی علیه از اصل امانت منکر  
شود و در زمانی دعوی نماید که هلاک شده و یا بگوید که بتور گذر  
جواب ثانی مدعی علیه شنیده نمیشود که مناقض یکدیگر است

۱۱

و اگر در احوال بدین تقریر جواب بگوید که تسلیم و سپردن آن آمانت  
بر من لازم نیست و در ثانی دعوی رد و یا هلاک مال امانت کند  
الغیبه دعوی او شنیده میشود پس در نوشتن جواب مدعی

علیه کاتب باید سعی بلیغ نماید  
محرر استیضاح

قاعده شصت و یکم

در حالتی که مدعی علیه بحق مدعی اقرار نماید بقرار سابق اقرار است  
کتاب محاضر کرد قاضی را لازم است که حکم کند بر الزام او و سپردن آن  
محرر استیضاح

قاعده شصت و دویم

اگر ایجابا بیهی از اسباب شریعی از طرف قاضی در حکم گرد تاخیر



واقف شود و بعد آن مدعی علیه از میان غایب کرد و مدعی در قاضی مطالب  
 بجل نماید بر قاضی لازم است که بی تخاشاجل باو بدید اقرار است معتبر است  
 محکم است - فصل

قاعده شصت و سوم

اگر مدعی علیه در جواب مدعی انکار نماید پس قاضی لازم است  
 که بدعی بگوید که خصم تو آنچه گفتی انکار نمود با او چه گفتگو داری  
 محکم است - فصل

قاعده شصت و چهارم

اگر مدعی بعد از انکار مدعی علیه خواهش سو کند دادن او کند  
 بر قاضی لازم نیست که بعض گفتن مدعی مدعی علیه را سو کند  
 بدید بلکه اولاً از مدعی استفسار نماید که شاهدان بر مدعی خود

داری پس اگر مدعی اظہار کر د کہ اصلاً شاہد آن در  
 مقدمہ ندارم و یا ازینجا بمسافت سفر شرعی دور  
 البتہ بقرار معمول شرع مدعی علیہ را سوگند باید داد  
 محکمہ - ۳ - حفظ

قاعده شصت و نهم

اگر بعد از قسم خوردن مدعی علیہ مدعی شاہد آن خور حاضر  
 لازم است بر قاضی کہ دعوی اورا بشنود و کو امان او بگذارد  
 محکمہ - ۳ - حفظ

قاعده شصت و دهم

اگر مدعی بگوید بعد انکار مدعی علیہ و سوا آن از و کہ اینک  
 شاہد آن دارم پس لازم است کہ ناظم مجلس قضا شاہد آن



اورا حاضر نماید و به کاتب قضا بفرماید تا در خانه سیوم  
 از صفحه کتاب محاضراتی شاید ان و نامهای پیران سنا  
 با صفات و نسب و کیفیت شهادت بنویسد بعد از آن  
 کاتب قاضی آن کتابت را اینک مطالعه کند و چون شهادت  
 را مطابق دعوی مدعی ببیند و از طرف مدعی علیه  
 جرحی نشود البته بموجب قاعده آینده حکم نماید؛  
 حکم کاتب - فقط

قاعده شصت و هفتم

در هنگامیکه شهادت شهود بقرار قاعده گذشته  
 مطابق دعوی باشد میباید که قاضی بگوید مردعی علیه  
 که از دفع و جرح چیزی داری هرگاه عاجز آید بقرار معمول

شرع حکم کند بر او اگر اظهار دارد که دفع و جرح دارم ولیکن  
 مهلت میخواهم جائز است برای قاضی که او را مهلت بدهد  
 محکم است - فقط

قاعده شصت و نهم

در حالتی که مدعی بعد انکار مدعی علیه و طلب قاضی شهردار  
 اظهار نماید که شاهدان در شهر دارم ولی در مجلس حاضر نیستند  
 و من سوگند میدهم مدعی علیه بر قاضی قبول قول اول لازم نیست  
 و نباید که سوگند بدهد مدعی علیه را بگفت او و امر کند مدعی اجاب  
 آوردن شاهدان اگر مدعی بر مدعی علیه خوف گریز داشته باشد  
 بر قاضی لازم است که ضامن سر از همان شخص بگیرد  
 محکم است - فقط



### قاعده شصت و نهم

گرفتن ضامن سر ادران وقت اجازه داده اند که مدعی<sup>علیه</sup>  
 از ساکنین آنجا باشد و با مردم معرفی دارد اما شخصی که مسافر باشد  
 پس قاضی را اجازت است که تا آخر همان مجلس مدعی  
 علیه را بگذارد هرگاه تا آخر مجلس مدعی شاهدان خود را  
 حاضر کرده و قیام و الا نه او را غرض نباید کرد و در نما باید نمود.

حفظ

### قاعده هفتاد و دوم

در حالتی که شاهدان مدعی بروقی مدعی او شهادت ادا  
 نمایند و مدعی علیه تعدیل و تصدیق قول شان را بکنند بدین  
 عبارت که این شاهدان عادلانند و صادق اند در آنچه

گفتند

گفتند برین یا بگوید ایشان عادلان هستند و شهادتشان با چیز  
 برین بجهت من پس کم کند برو که این تصدیق در حقیقت اقرار  
 است

قاعده هفتاد و یکم

چون درین زمان کینه و تفاق و بغض و حسد در اکثر دلهای جاگیرین  
 گردیده لهذا فقهای متاخرین برای دفع فتنه باین مردم بزرگ  
 علانیه را مصلحت ندانسته اند و اتفاق کرده اند که قاضی  
 را لازم است احوال شهر را از معامله داران و همسایگان  
 شان در خفیه معلوم کند و اگر دور باشند کاغذی  
 برای همسایگان و اهل بازارشان بنویسد و در خفیه از او  
 آنها جوین شود پس اگر عادل باشند بر آنان لازم است



که بنویسند عادل است والا نه چیزی ننویسند و حق  
 شهادت آنرا قبول نکنند و یا وانند اعلم بنویسند  
 محکم - حفظ

قاعده هفتاد و دوم

هرگاه شاهدان بروقی مدعی گواهی ادا کنند و از طرف  
 مدعی علیه تصدیق و یا تکذیب قول شاهدان بظهور نرسد  
 و موجب آن شود که قاضی حکم نماید مگر بسبب این بسبب حکم  
 کردن قاضی تعطیلی واقع شود و بعد از آن مدعی علیه را  
 غایب گردد و مدعی بیاید و استدعای جمل حکم از قاضی  
 بنماید لازم ندارد که بی حضور خصم حکم کند و یا بجل مدعی  
 احتمال دارد که بعد از حضور در شهادت شهود جرحی کند و جوابی نگوید

قاعده هفتاد و دوم

محکم است - فقط

قاعده هفت و سویم

در حالتی که مدعی اظهارنداشتن شاهدان نماید و یا بگوید که شاهدان  
من بقدر مدت سفر از اینجا دور هستند و ادعای آن کند  
که خصم من سوگند کند بر قاضی لازم است که بعد از حلیه خطاب  
نماید و بگوید که سوگند بخور و الا نه حکم میکنم بر تو و این کلمه آبار کبر  
کند پس اگر مانعت از سوگند کند البته لازم است که حکم کند و

محکم است - فقط

قاعده هفت و چهارم

در پنج جا جایز است قاضی را احتیاطاً که سوگند بدهد مدعی علیه  
بخواهش مدعی اول شفیع که شفعه خود را ثابت کند باید است



۶۴

قاضی را که سو کند بد مدعی را که شفعه خود را پس داده است  
و از حق شفعه خود گذشته است دویم خریداری که از کسی چیزی  
خریده باشد و آن چیز را به سبب عیب و افس بفروشند  
رد کند قاضی را می شاید که بخرد از مذکور سو کند بد که بعین  
راضی نشده سویم شخصی که ثبوت دین کند در ترک قاضی  
مناسب است که سو کند بد مدعی را که دین مذکور را تسلیم  
نشده است بعد از آن حق او را از ترک بد چهارم زنی که  
نفقة خود را میخواهد و شوهر او غایب باشد و مال و دینیت  
در آنجا دارد اول زن را سو کند بد که نفقه را از شوهر گرفته  
بعد از آن از مال و دینیت با آن زن نفقه بد پنجم شخصی که  
کینزی را بخرد بعد از آن نزد قاضی بر صاحب کینز ثابت کند

که آن

که آن کتیره شوهر دار است قاضی ایباید که خریدار را سو  
 بدید که واقف نشده بر برگ شوهر کتیره و یا طلاق آن  
 شوهرش و بعد از سو کند رد کند کتیره را بصاحبش  
 حواله - حفظ

قاعده مقتاد و چشم

هرگاه بقرار قاعدای سابق لازم شود که مدعی علیه را سو  
 بدید پس اگر مسلمان باشد سو کند بدید او را به این کلمات  
 والله باللہ تالله و اگر مدعی علیه نصرانی باشد سو کند بدید  
 مرا و را بخدائی که نازل کرده انجیل بر عیسی علیه السلام و اگر  
 یهودی باشد سو کند بدید او را بخدائی که نازل کرده تو  
 را بر موسی علیه السلام و اگر مجوسی یعنی گب باشد



سو کند بیدار او را بخندانی که آتش را آفریده است  
مح المح - حفظ

قاعده هفتاد و هشتم

در جائیکه دعوی بر مال قلیل باشد و مدعی علیه شخصی باصلا  
بود نباید که قاضی بر او تغلیظ یمن یعنی سخت کردن کند  
نماید بزیادت صفات مانند باللہ الرحمن الرحیم اما اگر مدعی  
شخصی ناصالح باشد و یا مالیک که دعوی بر آن میشود  
مال خیر باشد جایز است قاضی بر تغلیظ یمن بصفت  
مذکور  
مح المح - حفظ

قاعده هفتاد و نهم

اگر مدعی اراده داشت که مدعی علیه را بطلاق و باعتراف و ما  
نشد

آن کند

آن سو کند و بد قاضی را باید سست قبول نکند و گفتا با اسم خدا <sup>نماید</sup>  
حج ۱۳۰ - حفظ

قاعده سواد و هشتم

هر چند در متون فقه قسم را بغیر اسم خدا بخیزی دیگر مانند کعبه  
و نبی و قرآن شریف سو کنند آنستند ولی چون متاخرین  
فقهافقوی کرده اند که قسم به قرآن شریف سو کنند سست و نیز  
بسبب آنکه مردم افغانستان در قسم خوردن به اسم خدا دلالت  
و بیایک شده اند و از قرآن شریف بسیار احترام مینمایند  
فرمان مبارک حضرت ظل آلهی مطابق اقوال متاخرین  
چنان شرف صدور می پذیرد که در معاملات خطیر قاضی  
حکم سست که سو کند بقرآن شریف مدعی علیه را بدست



و بمعنی ما فی القرآن قسم بخورد و ۵  
محمد اسد - حفظ

قاعده هفتاد و پنجم

اگر قاضی مدعی علیه را بسو کند خوردن اسم خدا بقرآن قاعده  
هفتاد و پنجم و بقرآن قاعده هفتاد و سویم سه بار او را خطاب  
کند که سو کند بخورد و الا نه حکم میکنم بر تو و مدعی علیه انکار کند  
از سو کند و یا سکوت نماید در هر سه بار قاضی را  
لازم شد حکم کردن بر ملاستی مدعی علیه ۵  
محمد اسد - حفظ

قاعده هشتاد و ششم

اگر قاضی مامور نماید مدعی علیه را بسو کند به طلاق  
عینا

و یا ام

و یا امر کند او را بنویسد مغلظ که مقتد باشد به صفات و مثنی  
 الیه انکار نماید از آن قسم سو کند پس لازم نمی شود قاضی  
 حکم کردن بر او نه ملامت میشود مدعی علیه به آن انکار  
 محکم است - فقط

### قاعده شهادت دویم

بعد از فیصله دعوی یا بموجب اقرار مدعی علیه یا سو  
 دادن او یا به شهادت شهود مدعی بر قاضی واجب میشود  
 حکم و تاخیر در حکم مستحق عزل و عقاب میگردد الا در چند صورت  
 اول آنکه بر شاهدان مدعی مدعی علیه جرح صحیح شرعی کند او را  
 مهلت باید داد تا آوردن شهود جرح دویم آنکه بعد از  
 سو کند مدعی علیه مدعی طالب مهلت شود که شاهدان



خود را حاضر می نمایم سیوم آنکه قاضی را شکلی باشد در حد  
 شاهدان مدعی و میخواهد ترکیه آنها را بکند چهارم آنکه مدعی  
 علیه با هم از اقرار باشند و قاضی با امید صلح در حکم برایشان  
 مهلت نماید پنجم مسئله که مشکل افتاده و قاضی در آن مسکه  
 خود بکتابت مشورت ننوده البته تا رسیدن جوابت و مهلت  
 محالست فقط

**قاعده ششم و دوم**  
 چون شرایط ملامتی به قرار قواعد سابقه موجود شود قاضی  
 لازم است که بدین الفاظ حکم کند تا حکمش صریح باشد  
 و در آن ابهام نباشد مانند آنکه قضا کردم بر تو و حکم کردم  
 بر فلان جهت فلان به این مبلغ و یا این مقدار و غیره

از این آیه که حکم نماید پس

و یا بگوید

و یا بگوید که نافه کردم قضا را بر فلان از بهر فلان و اگر  
 قاضی بگوید ندعی و یا ندعی علیه را که نمی بینم مر تر احمق درین  
 معامله و یا برین کس فقها گفته اند که این لفظ حکم نمی شود  
 صحیح است فقط

قاعده هشتمادوسوم

چون قاضی بموجب قاعده سابقه حکم بکند بهتر است  
 که خود قاضی بخط خود در خانه چهارم صفحه کتاب محاضر الفا  
 بدان حکم کرده بنویسد و اگر خود نتواند کاتب را بفرماید که بنویسد

آن الفاظ را  
 صحیح است فقط

قاعده هشتمادوچهارم



چون قاضی و یا کاتب الفاظ حکم را بقرار قاعده سابقه در  
 موقع خود بنویسد لازم است نام کتابیکه از روی آن حکم  
 کرده همان خانه مذکور بنویسد و باب فضل مسئله  
 مذکور را در آن کتاب بنزد در آنجا معلوم نماید  
 محکم است - فقط

### قاعده شتاد و پنجم

چون مدعی علیه بموجب حکم قاضی ملزم گردد و ما مور شود  
 بادی حق و ایصال آن بدمدعی مدعی خواهش کند جس عی  
 علیه را تا هنگام ادای حقش پس مذنب صحیح درین مسئله  
 آنست که اگر حق بر ذمه مدعی علیه باقرار خودش ثابت  
 باشد در اول و پله جس آنکس جایز نیست بلکه گفته شود

بادی

با او که بر خیز و راضی کن خصم خود را پس اگر راضی کرد مدعی را  
 بنها و الا اگر ماطلت و دفع الوقت کند بعد از آن جس اور بر ضعی  
 لازم است در صورتیکه حق بر ذمه مدعی علیه بعد از انکار دشمنان  
 ثبوت شده باشد فی الفور بر قاضی لازم است که او را مجبور <sup>نماند</sup>  
 حو <sup>حفظ</sup>

### قاعده شتادوشتم

چون قاضی بموجب قاعده گذشته حکم بر جس مدعی علیه  
 نماید و مدعی علیه سوال کند از قاضی که من من فلسم و مدعی  
 بر احوال من واقف است لازم است که قاضی از مدعی  
 جو یا شود هر گاه اقرار کرد خود مدعی با فلاس اولبته  
 مجبور نمیشود اما بی درخواست مدعی علیه قاضی را بمنبر



که از مدعی جویان افلاس و غنای او گردد یا  
در استحقاق

قاعده شتاد و هفتم

مجبوس میشود مدعی علیه در هر دینی که بدل مال باشد و یا مال  
شده باشد بر ذمه او بعهده می آید از عقود مانند اجاره و کفاله و غیره  
و حدود و قصاص و در مساوی این صورت باید یون مجبور  
نمی شود و آن مواضع را که در آنها مدعی علیه مدیون بعد از  
دعوی افلاس مجبوس نمی شود فقها در آن صورت تصریح نمودند  
اول مال بدل خلع منکوحه دویم مال بدل غصب سویم مال  
بدل شیعیای تلف شده چهارم مال بدل خون عمد پنجم مالیکه  
بدل آزاد کردن حصه غلام شراکت حسب شرع بر ذمه

کسی ثابت

کسی ثابت شود هشتم مال بدل جنایت یا نفقه قریبی که لازم  
 نفقه دادن بایشان هشتم نفقه منکوحه پنجم مهر منجول  
 فلذا فرمان مبارک بموجب احکام فقه صادر میگردد  
 که اشخاص مذکور را لازم است در هنگام ثبوت افلاس محبوس  
 میشوند

### قاعده هشتم و نهم

محبوس میشود هر دیون در عوض دین مگر نه کس اول طفل  
 صغیر که بر ذمه اش دینی باشد خود آن طفل محبوس نشود  
 بلکه وصی پدرش در عوض او محبوس میشود و دویم پدر پدر  
 و مادر و مادر کلان محبوس نمیشود در قرض اولاد خود سیویم  
 خداوند محبوس نمیشود برای دین غلام خود چهارم غلام رقیق



پنجم غلام مرکاتب مجوس نمیشود در دین خداوند خود ششم  
 خداوند مجوس نمیشود در دین مرکاتب خود هفتم مدیون نیکه بنه  
 دین مجوس شود و بعد از ثبوت افلاس ما گردد آنهم مجوس  
 مگر بعد از ثبوت غنا بر هفتم مجوس نمیشود شخصی که دین  
 بر ذمه او ثابت شود و مال او بقدر مسافت دور بود و قاصد

هم بر آن علم داشته باشد البته انتظار تا آمدن مال او لازم است  
 نهم عاقله شخصی که جنایت کرد بسبب دیت قتل و خطا و قیمت جرات مجوس  
 محاسب است

قاعده ششاد و نهم

هنگامیکه قاضی حکم کند بر بنده نمودن شخصی لازم است که  
 نام او و نام پدر و نسبش و اسم و نسب شخصی که خصم بود

در دیوان خود ثبت نماید و نیز مالی که بسبب آن مستحق  
 حبس گردیده یا تاریخ داخل شدن او در زمره مجوسین  
 و مقدار زمانه قید او اگر معین باشد همه را بنویسد  
 محکم است - فقط

قاعده نودم

هر چند در کتب فقه نوشته اند که یک کاغذ مانند آنکه  
 در دیوان محکمه ثبت مینمایند بقسم سابق به مجوسین هم داده  
 شود ولیکن چون فعل نیک با فایده است عیبی ندارد  
 که کاغذی بقسم مذکور در دست مجوس باشد تا از  
 روی همان کاغذ تاریخ حبس مدت قیدش بخورد  
 او نیز معلوم باشد بلکه لازم است همین حقیقت را



بر تخته چوبی نوشته به محبوس بسیار  
مح است - فقط

قاعده نود و یکم

هر قاضی که در قریه یا کسی را محبوس کند لازم است بدست  
حاکم سپرده رسید از و بگیرد و حاکم قریه باید بدست آن محبوس  
بجای کلانی که او در زیر اطاعت اوست بماند و رسید حاصل کند  
مح است - فقط

رسیده  
حسن

قاعده نود و دوم

خانه که در آن دیون را محبوس میکنند و در عرف با آنرا  
زند ان میدانند باید بدست درشت بمیفرش وزیر پانی باشد  
و نگذارند محبوس را که بیرون آید از آنجا جهت نماز جمعه و جماعت

زند ان

نماز پنجاه و نماز خازه و حج فرض و برای آمدن ماه رمضان  
 و عید فطر و عید اضحی هر چند ضامن بدید و این همه تشدید  
 و تعلیظ در شریعت بر دیون بجهت آنست که صیانت اموال  
 از جمله اصول نظام عالم و ردوس قوام وجود نبی آدم است  
 پس هر کس که بر همین آن نظام شود باید است تغذیه گرفتار  
 هر کس است فقط

قاعده نود و سوم

چون در کتب فقه تفقه هر شخصی که جهت منفعت دیگری مجبور  
 باشد بر ذمه همان شخص است که منفعت حاصل نماید پس لازم است  
 که مدعی یعنی شخصی که قرض بر ذمه مجبوس طلب دارد و این شخص  
 ادای مال او مجبوس شده تفقه مجبوس است بقدر کفایت بدید

نقشه کتب فقهی  
 کتب فقهی  
 کتب فقهی



و مدعی هر چند مبلغ که در نفقه محبوس صرف کرده بر قرض  
 بیفزاید و بر ذمه محبوس محسوب نآرد و محبوس باید نسبت  
 قرض سابق را ادا نماید مبلغ نفقه که بر او شد نیز ادا نماید  
 حتم است - *صفا*

### قاعده نو در چهارم

شخصی که بسبب دین محبوس شده نمیشاید اینکه او را  
 و کوب کنند و نه آنکه او را برهنه کرده در آفتاب بستانند  
 نمایند و نه آنکه امانت نمایند او را بایستاده پس  
 در حضور صاحب قرض باید است که از خوردن  
 طعام و بیع و شرا و پوشیدن لباس زدن خوشبوئی  
 و غسل کردن درون زندان او را ممانعت نمایند

*استحسان  
 که محبوس  
 را از آن کوبند*

داز روشن

وازش روشن کردن چراغ در درون زندان نیز منع نکنند  
محکم است - فقط

قاعده نود و نهم

جایزست زدن مجوس مدیون در سه حالت اول آنکه  
ممانعت کند از ادای کفارت چهارم دوم آنکه ممانعت کند  
از نفقه قریبی که فرض باشد نفقه اش بر او سویم آنکه قاضی  
را مدلل شود که مجوس حیلۀ برای گریختن بر پانینامی و یا  
التجامل مردم زور آوری برد که او را از قید بنوعی برساند  
پس درین سه حالت جایزست که مجوس را بزنند

محکم است - فقط

قاعده نود و دهم

زندان را در حالت  
جایزست



چون در شریعت غرائفقه شخص مجبوس بر صاحب دین است  
 بر حالکی که حسب فرمان مبارک مجوسین اطراف نزد  
 مجتمع میشوند لازم است شخصی امینی صالحی جهت سرپرستی  
 مجوسین مقرر کند تا آب دمان شانرا از صاحبان دین  
 حصول نموده بقدر کفاف بایشان برساند و در احوال مجوسین  
 نظرد آ باشد که خلاف قاعده مقرر کسی اذیت یجا بایشان ننهد  
 حق است فقط

کدام است  
 در مجوسین

قاعده نود و هفتم

اگر شخصی بسبب دین کسی مجبوس شود و شخصی دیگر بیاید و  
 نماید که بر مجبوس دعوی دین دارم پس قاضی بیرون آرد  
 مجبوس را از زندان و بامدعی یکجا کرده هرگاه بموجب

در مجوس  
 در دین  
 در مدعی  
 در بیرون

مذنب است

شریعت غرادرین بر او ثابت شود آنرا هم در دیون  
 قضایه ثابت نماید تا اگر مجبوس مذکور ادای دین او  
 را بکند بسبب این دین دیگر مجبوس بماند و رها نشود  
 حق است فقط

قاعده نود و هشتم

اقتضای عدت جس مدیون مفوض بر برای قاضی است  
 پس شخص مجبوس اگر سرکش و شوخ چشم و بیجا باشد  
 البته تا موجود بودن این اوصاف در و باید است  
 مجبوس بماند و هر وقت که قاضی را عجز و انکار  
 او مدلل شود و معلوم کند با جهاد خود که  
 اگر مجبوس غنی می بود البته خود را باین فلاکت

در کس  
 سر کس  
 کانی



و مشقت نمی انداخت میاید از حبس رها شود بی  
حکم است و قضا

قاعده نود و پنجم

چون بر قاضی ظاهر شود که آن شخص مجوس مفلس است  
و قاضی او را رها میکند ضامن سر از او گرفته نشود مگر  
در سه حالت یکی آنکه مال مال یتیم باشد و یا اوقاف  
و یا صاحب مال که مدعی بود غایب شده باشد درین  
قاضی را حکم است که ضامن سر گرفته آن شخص را نکند  
حکم است و قضا

قاعده صدم

قاضی را باید است که چون مفلس را بسبب ثبات شدن

در حکم است  
و قضا

در حکم است  
و قضا

افلاس

افلاس او بحضورش را میکند خط افلاس بدست او بدید  
 و در دیوان قضا آن خطر را ثبت نماید تا اگر آنکه مدعی  
 سابق ویادیکر قرضداران بر آن شخص ماری دیگر دعوی  
 کنند و قید او را بخواهند مقید نشود مگر آنکه عیاشات غمائی از  
 محاسبه

قاعده صد و یکم

مجوی که وجه دین خود را موجود کرده میخواهد برساند و خود  
 را از جلس برماند لیکن مدعی بسببی از باب  
 غایب باشد قاضی اختیار آن را دارد که چنان  
 مال را متصرف شده چته غایب نکند ارد و او را  
 کند و یا آنکه ضامن معتبر ازو بگیرد که بعد از حاضر شدن غایب

کلمه غایب در اینجا  
 به معنی غایب از جلسه  
 است نه غایب از دنیا  
 و در این باب  
 قاضی اختیار دارد  
 که یا از جلسه  
 برماند یا از دنیا  
 ببرد



آن ضامن مال را باید برساند و او را رمانی بخشد  
مح - است - حفظ

قاعده صد و دوم

هر چه از اموال و اجناس و دیگر مملکات شخصی که بسبب  
محبوس شده ظاهر شود و بدست آید پس اگر آن اجناس از  
همان شیء باشد که مدعی بر ذمه محبوس طلب دارد البته  
اجازت میون آن چیز را بعینه مدعی بدهند و اگر این اجناس  
با جناسی که مدعی طلب دارد مخالف باشد بر قاضی لازم  
است که محبوس را که بدست خود آن  
اشیاء بفروشد برساند اگر چه قیمت کم باشد

مح - است - حفظ

در اجناس و اموال محبوس

قاعده صد و سوم

قاضی را باید است که از مسکن و لباس و فراش که برای پیش  
و در روز و شب بی آن معاش نمیتواند بجهت مجبور کند و از آن  
نرساند و ما سوا ای سباب ضروری هر چه باشد لازم است بفرستد  
حق است - فقط

فردا در امر  
قانونی

قاعده صد و چهارم

اگر مجبور ابر ذمه دیگری قرض باشد لازم است که قاضی همان  
مجبور را مجبور کند بر آنکه با آن شخص دعوی نماید و قرض خود را از  
شخص گرفته بعد عی برساند و اگر مدیون او تمرد و انکار نماید  
لازم است که همان متمرد مجبور گردد و خود مجبور را نشود  
حق است - فقط

عمر ما  
بر آن شخص



### قاعده صد و پنجم

اگر قاضی را مدعی شود که مدعی علیه را در شهر و قریب آن مال  
 و در شهر دیگر مال دارد امر کند صاحب دین را بر آنکه بر آرد مجبوس  
 از حبس و ضامن سر از او بگیرد تا زمانیکه در آنجا رفته مال را حاضر نماید  
 محکم است - ۵۵

مال مدعی  
 مال مدعی علیه  
 محکم است

### قاعده صد و ششم

بر قاضی لازم است که بعد گذشتن یک ماه از مجبوس تفحص نماید  
 اگر ادای حق مدعی بنماید لازم است که رها شود و اگر همچنان دعوی  
 افلاس بنماید قاضی را باید که از همسایگان و معاخذ آن  
 و نزدیکان مجبوس تفحص نماید هرگاه اخبار کردند بر افلاس او  
 لازم است که بر آرد مجبوس مذکور را از حبس و گفته اگر یک شخص

سنة ۱۰۶۰  
 محکم است

معتبر

معتبر از افلاس او اخبار نماید نیز قاضی را جایز است که او را تا  
مح است فقط

قاعده صد و هفتم

بر کسی که اخبار افلاس می یون مذکور را می کنند لازم  
نیست که شهادت بلفظ شاهد ادا نمایند بلکه  
اخبار در این چنین معاملات کفایت است  
مح است فقط

قاعده صد و هشتم

مخص برای آنکه قاضیان و مفتیان را در خصوص حکم کردن  
از طرف قرین الشرف حضرت ظل اللہی دستور العملی است  
باشد فرمان واجب الاذعان چنان صدور می یابد که بر

معتبر از افلاس  
معتبر از افلاس



قاضی و مفتی لازم است که اولاً حکم بر مسئله کند که در این امام  
 ابوحنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد رضی الله تعالی عنهم متفق باشند  
 و ازین قسم مسئله مطلقاً تجاوز جایز نشمارند و اگر امام ابوحنیفه  
 با صاحبین خود یعنی امام ابو یوسف و امام محمد در مسئله مختلف باشند  
 حکم بر قول امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه در جمیع احوال مناسبت  
 مگر در بعضی معاملات که متاخرین قول یاران را با جماع  
 قوی کرده باشند و اگر قول امام در آن مسئله یافته نشود و  
 اختلاف در میان اصحاب امام باشد پس اولاً بقول امام  
 ابو یوسف خصوصاً در مسایل قضا و ثانیاً بقول امام محمد <sup>لشما</sup>  
 بقول امام زفر و رابعاً بقول حسن زیاد نمایند و اگر اختلاف  
 در میان متاخرین باشد عمل بر قول متون اقدم است <sup>از شرح</sup>

مسئله  
 در  
 ع

علی

و عمل بقول شرح اولیست از عمل بقول قنای و در قنای  
 اگر اختلاف و عقود قنای قاضی خان مقدم است بدیگر قنای  
 می باشد فقط

قاعده صد و نهم

علا ما ینکه فقها برای فتوی در کتب فقه مقرر فرموده اند اینست  
 علیه الفتوی و بیفتی و به نأخذ و علیه الاعتماد و علیه عمل الیوم  
 و علیه عمل الأئمة و هو الأصح و الأصح و الاظهر و الاثبه و الاصح  
 و فیه الاجتناب و الاوجه و التخیار پس برای تعیین حدود  
 حکم قاضی مطابق کتب فقه فرمان مبارک چنان شرف  
 صد و رمی یابد که در محل اختلاف قاضیان را باید است  
 بر هر مسئله که لفظ فتوی باشد هر صیغه که بود حکم کنند و در میان

علا ما ینکه  
 فتوی



علیه الفتوی و به یقینی لفظ اخیر را معتبر دانند که افاده حصر میکند  
 و الفاظ اوجه و ظواهر را از ظاهر و وجیه و احتیاط مورد  
 تر شمارند و اگر یک شخص فقیه یک مسئله را صحیح گفته باشد  
 و مخالف آن مسئله را همان فقیه اصح گفته پس لفظ اخیر را محکم  
 دانند و اگر فقیه دیگری مسئله را صحیح گفته باشد و فقیه دیگری  
 مسئله را اصح گفته در اینجا صحیح را مقدم شمارند که محل اتفاق است  
 و در کتاب در مختار از رساله ادا اب المقتضین ذکر کرده که چون  
 در کتابی مقدم از کتب مذنب خود قاضی مسئله را به بیند که  
 آن نوشته باشد بصحیح و یا هو الما خود و یا به یقینی و علیه  
 الفتوی نمیرسد قاضی را که بر خلاف آن حکم کند بر کافه  
 قضات لازم است که چون حکم میکنند این تفریق را

ملفوظ داشته باشند و این ترتیب را از دست نهند

صحیح است - و حفظ

قاعده صد و دهم

قاضی را اینمیرسد که حکم کند بر اقوال ضعیفه و مسایل مرجوحه  
چنانکه در کتاب قینه زاهدی که مشتمل بر مسایل ضعیفه است  
و نباید که حکم نماید از روی کتاب در مختار و نهرو عینی شرح  
کنز و شباهه بی دیدن شرحهای آن زیرا که از آنها بسبب  
اختصار عبارت فهم مراد بخوبی نمیشود و نیز حکم کند بر کتبی  
که احوال مصنفین آن ظاهر نباشد و بر قاضی لازم است  
که چون در کتب معتبره مسئله بیانند که آنرا ظاهر روایت  
گفته باشد و خلاف آنرا گفته باشد که در نوادر است

کتاب کرام الله  
صالحه کرام الله



البته عمل نبط با هر روایت مناسبت دارد  
 با قیاسی متقابل شود حکم بخواهد لازم است  
 محکم فقط

قاعده صد و یازدهم

در مسئله که حکم بشرط اطمینان موصوفه در کتب متعارفه یافت نشود  
 و قاضی نتواند بر آن مسئله حکم نماید لازم است که تنفیذا  
 این مسئله را بواسطه مسئله از خان علوم نباید زیرا  
 مشورت بکتابت سنتی قدیمت پس اگر آن مسئله  
 تحقیق و تدقیق علمی احتیاج داشته باشد البته خان علوم  
 جواب آنرا از روی علم خواهد نوشت و اگر تعلق بحکم باشد  
 و رای سلطان داشته باشد البته خان علوم از نظر مبارک در کتابت

در مسئله  
 در کتابت  
 ۱۵۱۵

گذراند

گذراينده آنچه فرمان شود بجهت قاضی ارسال خواهد داشت  
محکم است فقط

قاعده صد و دو از دهم

هر قاضی که حکم بجز یعنی خلاف حق بکند بپسته از دو حال خارج  
نخواهد بود یا آنکه شهود مردود داشته باشد یا قاضی از  
احوال شان اطلاع نداشته و بعد از حکم ظاهر شدند و یا خود  
مقتضی له اقرار کرده که این چیز حق من نیست و قضای صحیح  
واقع نشده البته رد میشود قضای پس اگر آن مالیکه بران حکم  
شده حق بنده باشد و استرداد آن امکان دارد مانند آنکه  
بنده از اد شده و یا زنی بچکم او طلاق کرده یا مالی بود  
البتة همان مال پس ببالکش داده میشود وزن بشوهر

مکمل نظر از این  
مکمل نظر از این



اصلی خود سپرده میشود و بنده آزاد شده پس غلام میگرد  
 و اگر آن مالیکه بران حکم شده چیزی باشد که استخوان  
 امکان ندارد مثلاً اینکه حکم بر قصاص کرده باشد و قصاص  
 هم واقع شده باشد درین حالت مقضی له در عوض شخص  
 قصاص شده بقصاص نمیرسد بلکه دیت در مال مقضی له میشود  
 و اگر آن مالیکه بران حکم شده حق خدا باشد مانند آنکه قاضی  
 حکم کند بجد زنا و یا شرب خمر بر کسی و آن شخص را بجد برساند بعد  
 حقیقت احوال ظاهر شود ضمان آن در بیت المال است  
 اینهمه احکام در وقت است که قاضی قصد حکم خطا را نکرده  
 باشد و اگر قاضی اقرار کند بر آنکه حکم را قصد اختلاف  
 واقع کرده ام پس ضمان بر خود قاضی است و لازم است

که به نفع

که تغزیر شود و معزول گردد اما حالتی که خود قاضی اقرار کند که  
 من در فلان معامله خطا یا بخلاف واقع حکم کرده ام آن  
 وقتی مقضی له قبول نمی شود و حکم قضیه بر حال خود می ماند  
 محکم است - فقط

اقاعده صد و سیزدهم

چونکه نماز جمعه و صلوة عیدین از عظم شعاثر اسلام و اکبر معانی  
 دین حضرت خیر الانام است فرمان بهایون و الامطابق کتیب  
 معتبره فقه شریف صادر میگردد که بر جمیع قضات و حکام لازم  
 است که در هر موضعی از مواضع تعلقه خود تا که در کلانتر مساجد نمود  
 ساکنین آن بکنج مردم را جمع کرده نماز عیدین و جمعه را بر پا  
 دارند که از طرف قرین آتشرف بشما در نیاب اذن است

کارهای  
 دیگر



حج است حفظ

قاعده صد و چهاردهم

چون بموجب شرع شریف دفع قتنه و فساد از ملک واجب است  
 لهذا فرمان مبارک شرف صدور میاید که قاضی را باید است  
 که چون از فساد کردن شخصی در اموال و نفوس مسلمانان واقف  
 شود و بداند که ازین ضرر در ملکیت خواهد رسید لازم است  
 که حکم بر حبس او نموده بجا کم وقت بسیار د و اگر قاضی با وجود  
 اطلاع بر فساد شخصی در حبس او اسهال نماید البته در آخرت <sup>بغضیب</sup>  
 الهی معاقب خواهد گردید و در دنیا بعقوبت شایسته ای مغذ خواهد

حکم شریف  
 حکم شریف  
 (E L)

حج است حفظ

قاعده صد و پانزدهم

احکامیه



افغانستان  
E I III

احکامیکه از حضور سلاطین ماضیه افغانستان در فصل خصوصاً  
صادر گردیده باشد و یا از حضور لامع التور فیصله مقدمه بظهور  
رسیده باشد و نز قاضی ثابت کرد و بقرار شوت شرعی البته  
بقرار حکم کتب فقہ آنرا نافذ دانسته تخلف از آن جائز نشمارند  
و اگر حاکم و نایب الحکومه و یا کو تو ال در معامله حکم کرده  
حکم شان نافذ نیست و قاضی از سر نو میرسد که مقدمه مذکور را بود

حج است فقط

آقاعده تنازدهم

بر قاضی لازم است که فصل خصومات و قطع منازعات  
بنفس خود متصدی شود و بحضور خود فیصله نماید و نایب  
نمکند از طرف خود مگر آنکه در خصوص خلیفه گرفتن فرمان

فصل خصومات



صريح از طرف قرين الشرف بدست داشته باشد و يا آنکه  
 حضرت ظل المي آن شخص بملقب قاضي القضاة ملقب  
 باشد البته درين هر دو حالت بقر حکم کتاب در مختار  
 کتب فقه جازيت که در اوقات ضرورت خليفه از طرف خود  
 نصب کند

حج سید محمد

قاعده صد و سیم

همچنانکه قاضي را خليفه گرفتار ني اذن سلطان عصر جايت  
 چون خليفه باذن بگيرد مغزول ميشود بعزل او مگر آنکه از جا  
 سلطان ختم يار عزل را هم داشته باشد و در فرمان  
 او صريح ثبت بود و با آن که ملقب بملقب قاضي القضاة  
 باشد در آنجا درست است که بعد از نصب خليفه خود را عزل  
 کند

تبرکات  
 شرفی  
 طریقه

قاعده صد و سیم

حج است فقط

قاعده صد و نهم

هر چند در کتب فقه بنا بر قول متقدمین قاضی را در بعضی  
 مواضع جایز شمرده اند حکم کردن بعلم خودش ولی بسبب فساد  
 زمانه و تغیر احوال مردم مطابق فتوی متاخرین که در شبها  
 و نظایر و کتاب رد مختار آمده منکرن بایون والاچان  
 شرف صد و نهمی یابد که قاضی را از طرف قرین الشرف  
 حضرت ظل الهی اجازت آن نیست که بموجب علم خود  
 بیدلیل شرعی در واقع حکم نماید.

حج است فقط

قاعده صد و نوزدهم

حکایتی در بعضی کتب  
 آمده که در بعضی مواضع  
 قاضی را جایز است که  
 بخواهد حکم کند



اگر چه بقرار قاعده سابقه قاضی را جایز نیست که بعلم خود حکم نماید  
 اما اگر شخصی را قاضی ببینند که سکران است و بوی سبزه  
 از دهن او می آید جایز است قاضی را بسبب تهمت او را  
 تغزیر نماید و اگر علم قاضی بیاید بر آنکه کسی زن خود را طلاق  
 داده و یا غلام خود را آزاد کرده و یا مال کسی را غصب نموده جایز است  
 قاضی را که آن غلام و یا آن زن و یا آن مال را از تصرف  
 او کتیده بدست امینی بسیار و تا اگر بجهت شرعی ثابت شود  
 قاضی حکم خواهد کرد و اگر ثابت نشد و افسرد و سپرده خواهد شد

در حال استیفاء  
 حکم خود را  
 کرده و

محکم است و فقط

قاعده صد و بیستم

بر قاضی لازم است که کتاب ثبت محاضر و سایر وثیقه

حکم کند  
 کتاب  
 ثبت

ترجمه

شرعی را در هنگام برخواستن با خود بردارد و بکاتبین سپارد  
 و در همه حال حفظ وصیانت کتاب و شائق را بنفس خود باید  
 و در آن خصوص هیچ احدی اعتماد نماید تا مبادا نکند  
 و اصلاحی در آنها واقع نشود و بواسطه آن اختلافی پدید  
 نیاید و قاضی بسبب عدم احتیاط بعقاب آلهی و عتبات  
 شاهنشاهی گرفتار نگردد

حج است فقط

قاعده صد و بیست و یکم

در تعلق هر قاضی از قضات افغانستان اگر مسافر  
 بمیرد و مال و متاع بگذارد و ورثه او در جایی باشند  
 که آمد و رفت امانی آنجا در ملکات افغانستان غالباً صورت

در وقت سفر



پذیر نبود مانند افریقا یعنی مملکت حبش و عربستان چین  
 و سایر بلاد دور دست و آن شخص متوفی قرضدار جماعتی  
 باشد قاضی را لازم است که وصی از طرف میت نصب کند  
 تا مال و متاع او را بفروشد رسانیده قرض های مردم را  
 از وجه آن برساند و ذمه میت مذکور را از قرض ربی نماید  
 اما بعد از آنکه قرضداران مذکور بحضور قاضی قرضهای  
 بر متوفی مذکور حسب الشرح ثبوت برساند و آنچه زائد  
 از قرضهای مردم بماند لازم است که وصی را امر کند  
 که مال را بجا کم خود سپرده رسید بهر خزانه دار است المال  
 دار السلطنه بجهت تمسک خویش حاصل نماید تا اگر ورثه آن شخص  
 متوفی وارد شود بموجب همان تمسک مال ورثه مذکور

از خزانه

از خزانه داده شود و باید که جمیع احوال شخص با سیاه مال و مناسبات

او در دیوان قضا ثبت بود

محکم است حفظ

قاعده صد و بیست و دوم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی غایب گردد و مال و متاع

در عقب بگذارد پس اگر احوال آن شخص به چگونگی معلوم نباشد

و از محل سکونت و مرکب و زندگی او اطلاعی و اموال او

از قبیل آنچه با باشد که خراب و فاسد می شود و یا نقصان

بدانها راه می یابد مانند کالا و غلام و کینه و سایر اموال منقول

در آن حالت بهترین است که قاضی اموال مذکوره را

بفروش رسانیده و وجه آنرا بقسمی که خیر بداند بجهت غایب بپردازد

کاملاً مستحق  
صرفی



آقا در حالتی که مال مذکور از آن قبیل باشد که فاسد و خراب نمی شود  
مانند زمین و املاک اگر فروشد بهتر است و اگر بفروشد نیز جایز است  
حکم است عطف

قاعده صد و بیست و سوم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی بمیرد و بمکی ورثه و یا بعضی از آنها  
صغیر باشند و شخص متوفی وصی بزندگی خود مقرر نموده باشد  
که قاضی بموجب قاعدتهای سابقه از طرف خود وصی بر آن  
صغیران مقرر میکند و اگر ایجاباً در پیدا شدن وصی تعطیل و  
البتة تأیید شدن وصی قاضی اختیار آنها دارد و مستحب است  
که مال صغیر از این شخص معتبر بطریق قرض و یا امانت بپارد  
و ضامن و حجت از ایشان گرفته نزد خود بگذارد و بعد از خود

صغیر  
و وصی  
معتبر

شماره



شدن وصی مال مذکور را بدو تحویل نماید اما قرض فتنه  
 آن برای خود قاضی جائز نیست  
 محکم است - فقط

قاعده صد و بیست و چهارم

هرگاه شخصی بمیرد و وصی بجهت ورثه ضمناً خود مقرر کرده باشد  
 و قاضی هر چند سعی و تلاش نماید وصی بجهت ایشان موجود  
 و بالفرض هیچ احدی بی اجرت بامر وصایت اقدام نکند قاضی  
 اختیار آنرا دارد که شخصی را با اجرت مثل بجهت وصایت مقرر  
 صغیران مقرر نماید تا اموال ایشان ضایع نشود

محکم است - فقط

قاعده صد و بیست و پنجم

مستند  
 در  
 قاضی



بر کافه قضات افغانستان واجب و لازم است که از احوال  
 و اوضاع و میان تعلقه های خود با خبر و مستحضر باشند که چنین  
 و خیانت و عطلت و بطالت در معاملات و صاییت نماید  
 پس اگر چنین و خیانتی از ایشان درک نمایند البته باید است  
 معزول کرده بجای ایشان دیگر را نصب کنند و اگر نا فهمی  
 در امورات و صاییت و عطلت و بطالت از و صیان  
 فهم نمایند لازم است شخصی فهمیده را در امر و صایا آنان  
 نمایند که اموال صغیران از تصنیع مصنوعین بامون نماند و علی در کارشان  
 محکم است - فقط

و اگر  
 مستحضر

قاعده صد و بیست و هشتم

اگر منکونه شخصی بر شوهرش دعوی طلاق در نزد قاضی بنماید

در دفتر



و دو نفر شاه. ان مستور الحال که احوال عدالتشان بقای  
معلوم نباشد بر طبق مدعای خود بگذرانند در آن حال  
قاضی را جایز نیست که بخیف زن امینه را بجهت حفاظت از این  
مقرر نماید تا شوهرش را از مجالست و مخالفت تانها  
ترکیه شهود مانعت کند و چون ترکیه شاهدان ظاهر کرد  
البته حکم بر مفارقت خواهد نمود و اگر ترکیه شهود صورت نکیر در  
امینه را برخواست کرده حکم بر اقبای نکاح خواهد فرمود

حکم است

قاعده صد و بیست و هشتم

هرگاه کنیز یا غلام شخصی دعوی آزادی خود نموده و نفر  
شاهدان مستور الحال در نزد قاضی بر آزادی خویش بگذرانند

در دو نفر شاه  
ملائی از ملکین  
(ع I)

کنیز و  
غلام  
تعدادی



قاضی را جایز نیست که تا ظهور تزکیه شهود آن کثیر و غلام  
 را از صاحبش جدا نماید اما کثیر را بزن امینه و غلام را  
 با ویانت بسیار دین اگر تزکیه شهود نرزد او متحقق  
 گردد البته حکم بر عقیق آنها خواهد نمود و الا نه ایشان را  
 و پس بصاحبش مشرد خواهد فرمود

حجج کثیر

قاعده صد و بیست و هشتم

هرگاه شخصی بر غلام کسی دعوی غلامی کند و دوشاد متوال  
 بحضور قاضی بر مدعی خود بگذراند و مدعی خواهش آن نماید  
 که پیش از تزکیه شهود غلام را از مدعی علیه جدا کند قاضی  
 لازم نیست که غلام را از مدعی علیه جدا سازد و می شاید

در باب  
 غلام

که از مدعی



که از مدعی علیه ضامن می بگیرد که متکفل سر خود مدعی علیه و غلام خود  
 پس امر کند مدعی را برابر آنکه همان ضامن خود را از طرف خویش  
 وکیل سازد که اگر مدعی علیه غایب شود و ضامن او را حاضر کرد  
 نتواند مدعی با ضامن مذکور بعد از ترکه که شهود حاضر گشته تا قاضی  
 حکم بر او بنماید و اگر مدعی علیه از دادن وکیل ابا آرد قاضی  
 میسر کند که او را مجبور نماید بدادن وکیل و اگر از دادن  
 ضامن ابا کند البته مجبور میشود بدادن آن و اگر مدعی علیه  
 ضامن پیدا کرده نتواند قاضی را میسر کند که مدعی را بگوید  
 که ملازمت کن با مدعی علیه و غلام وجد امشوار ایشان  
 و اگر مدعی ملازمت نتواند بدبر مدعی علیه بیم آمل  
 و یا بدکاری بود جایز است که بجهت ضمانت حق مدعی



غلام را بدست ایمنی بسپارد و از مدعی علیه جدا نماید

حج لست - فقط

قاعده صد و سیست و نهم

اگر قاضی بر شخصی اطلاع یابد که معروف و مشهور است

و فحور است و غلامی صحیحی دارد که محل خوف است

را جایز است که بطریق امر معروف و نهی منکر آن غلام را

از آن شخص فاجر و فاسق جدا نموده بدست ایمنی بسپارد

و صاحبش را مامور نماید بر آنکه آن غلام را بفروش رساند

حج لست - فقط

قاعده صد و سی ام

هرگاه دعوی نماید شخصی بر اموال منقوله و دو نفر شاهد

موردی  
مستوفی  
مستوفی  
مستوفی

موردی  
مستوفی  
مستوفی

مستوفی

ستور الحال شهادت بر طبق مدعی ادانمایند و مدعی  
 اکتفا بضمان گرفتن بکند و از قاضی درخواست نماید که مال  
 مذکور را نزد امینی بگذارد پس اگر مدعی علیه شخصی سابق  
 غیر معتقد باشد جایز است که آن مال را با مین بسپارد  
 و اگر دعوی بر املاک و اراضی باشد جایز نیست که آنرا  
 نزد امینی بگذارد مگر آنکه در تخان بار و رشر دار بود در اینجا  
 جایز است که تا حین انفصال مدعی را بدست امینی بسپارد

حکم است حقیق

قاعده صدوسی و یکم

هرگاه دو شخص را دعوی بسبب شیبانی واقع شود که  
 اشیاء بزودی فاسد و خراب میشوند مانند گوشت و میوه تازه

در صورتی که  
 مال مذکور  
 در نزد  
 امینی  
 باشد



۱۱۴

وسایر چیزهای میربع الفساد پس اگر مدعی اظهار نماید که شهادت  
را حاضر نیارده ام اما در شهر بستند گفته شود بعد مدعی که اگر  
میخواهی سوگند بده مدعی علیه را و چون بر سوگند راضی شود  
و سوگند بدهد البته مدعی علیه را باید استمراحم باشد  
و اگر مهلت خوب است که شاهدان خود را حاضر می آرم و  
صورت تا آخر مجلس اجازت است که مدعی علیه را بر همان  
مال معطل دارد و چون مجلس آخرا شود او را بگذارد و اگر  
مدعی ظاهر سازد که شاهدان حاضر دارم و شاهدان بر مدعی  
خود بگذرانند و قاضی بدانند که تا تزکیه شهود آن شی فاسد بنا  
میشود لازم است آن شی را بفروش رسانند قیمت  
آنرا نزد عادی بگذارد و سرگانه تزکیه شهود مدعی ظاهر گردیدها

و جبر را باید است بدعی بسیار در اولانه بدعی علیه تحویل کند

### حج است و شفا

### قاعده صدوسی دوم

در جمیع معاملات باید است قاضی بعد از دعوی مدعی

بر شهادت شامدان بگذارد و حسب استدعای مدعی

لازم است بازخواست حقوق نماید مگر در پانزده صورت

که در آنها اگر شامدان بدعی و بغیر دعوی نزد قاضی شهادت

ادا نمایند بر قاضی لازم میشود بازخواست آن حقوق

و شنیدن شهادت شامدان در آنها و آن پانزده صورت

اینست اول وقف و دوم طلاق منکوحه سیوم تعلق

طلاق منکوحه چهارم حریت پنجم مذبحه شدن کینه ششم

در جمیع معاملات باید است قاضی بعد از دعوی مدعی بر شهادت شامدان بگذارد و حسب استدعای مدعی لازم است بازخواست حقوق نماید مگر در پانزده صورت که در آنها اگر شامدان بدعی و بغیر دعوی نزد قاضی شهادت ادا نمایند بر قاضی لازم میشود بازخواست آن حقوق و شنیدن شهادت شامدان در آنها و آن پانزده صورت اینست اول وقف و دوم طلاق منکوحه سیوم تعلق طلاق منکوحه چهارم حریت پنجم مذبحه شدن کینه ششم



ششم خلع منکوحه هفتم رویت بلال رمضان هشتم نسب نهم  
 حدزنا دهم جد شرب یازدهم ایلا دوازدهم ظهار سیزدهم  
 حرمت خسرت چهاردهم دعوی موی نسب عجد پانزدهم  
 شهادت برضاع فلهذا فرمان همایون شرف صدوری  
 که در چنین مواقع هر چند مدعی در محکمه حاضر نشود قاضی را لازم  
 است که بازخواست این امور را بنماید و شهادت شهود را بشنود  
 حح است - حح فقط

**قاعده صدوسیوم**

هر قاضی از قضات که بسبب از سباب از منصب قضا  
 معزول شود و یا از قضای الهی جان بجان آفرین بسپارد  
 و بجای او از حضور لامع النور شخصی دیگر بر منصب او متعین

۱۱  
 ۱۱۶

اگر دوبر قاضی جدید واجبست که مهر قاضی سابق را بحضور  
 جماعه مسلمین و خود آن قاضی معزول شده اگر زنده باشد  
 و اقربای او اگر مرده بود حاضر سازند و در لفافه پیاچینده مهر  
 خود را بر آن لفافه گذشته ارسال حضور لامع النور نماید  
 و در خصوص فرستادن آن مهر باید استحضرتی و بنام  
 اشخصی که بعرفت او آن مهر ارسال حضور کردید لایق است که در  
 محکمات

قاعده صدوسی چهارم

هرگاه قاضی سابق از منصب خود معزول شود و یا بمیرد و قاضی  
 جدید بجای او مقرر شود بر قاضی جدید لازم است که کتابها  
 ثبت محاضر و سجلها و وصیت نامهها و سیاه اندازة نفقات

لایق است  
 محکمات

و هرگاه قاضی  
 معزول شود  
 باید استحضرتی  
 بنام اشخصی  
 که بعرفت او  
 آن مهر ارسال  
 حضور کردید  
 لایق است که  
 در محکمات



و جمیع آنچه تعلق بمکاتبات شرعی دارد از او ضبط نموده  
 در تصرف خود درآرد و سیما به مجوسینی که بواسطه دیوان  
 متعین نموده و بحاکم سپرده از و بگیرد و نظر در حال شان کند  
 حاکم است و حق قضا

قاعده صدیقی و پشم

جمیع معاملاتی که در باین مالی مملکت واقع میشود و نزد  
 حاکم می آید از دو صورت بیرون نخواهد بود یا تعلق بمقرضا  
 سرکاری و یا بحکم شرع خواهد داشت اموریکه تعلق بمقرضه  
 همانست که حاکم آن معاملات را حسب انتشاره میزرا  
 که از طرف دفتر با او مقرضت بموجب قانون و مقر  
 فیصله خواهد نمود و کار بانیکه موقوف بر شرع باشد البته

76

ان مقدمات

آن مقدمات را قاضی انفصال خواهد داد پس اگر حاکمی  
 از احکام بهوای نفسانی در امورات و مقدمات شرعی  
 مداخلت نماید و یا بخلاف قواعد دستور العمل قضایا  
 اقدام کند و یا یکی از اهل دعوی را بنوعی از انواع ککک و ککک  
 رساند بر قاضی لازم است که حاکم را از ارتکاب چنین  
 ممانعت فرماید و اگر برین عمل شیع اصرار کند و ازین فعل  
 قبیح منع نشود و حسبیت که بواسطه عرایض کوا ایف آت  
 علوم  
 حال زاید از السلطنه ارسال حضور لامع النور و فنان  
 بدارد و خلاف قواعد شریعت در ملکیت بایز نشمارد و  
 خود قاضی مورد بازخواست آلهی و عقوبت شایسته باشد  
 تح است - صف

مقامات  
 ۱۱۹



### قاعده صدوسی ششم

بر جمیع قضات بلاد و امصار افغانستان ادا مهالته  
 بالا من و الامان ظاهر و مهوید اباد که منظور نظر اعلیحضرت <sup>کرو</sup>  
 بسطت عدالت بنیان خدایگان مملکت افغانستان <sup>انتظام</sup>  
 امور ملک و ملت و تمهید بساط عدل و نصفت است مدعا  
 اصلی و غرض کلی از این قدر تکالیفات که بر وجود سراسر  
 بهبود پسندیده اند جز این نیست که قوم افغانستان  
 بزور محبت شاهنشاهی بمراتب عالی عروج نمود  
 در عقل و فضل با جمیع دول منظم همسر شوند پس  
 رجای واثق از غایات آلهی چنانست که همه <sup>عالم</sup>  
 و معتبرین و قضات و جمیع مسلمین درین امر کوشش

و مناعی

و مساعی مصروف دارند و نیز برای جمیع قضات وضع  
 و لایح باد که جمیع حدود شرعی و تعزیرات دینیه که در کتب  
 فقه مذکور است بقرار امر شریعت غیرالزام است بجایا  
 و آنچه مذکور است و تعزیرات بر مردم حسب الشرع ثابت شود  
 و بموجب شرع بدان اقدام نمایند لازم است بحل  
 در آن معامله مفصل نگاشته و مهر خود و مفتیان محکم بر آن  
 زده بجا کم بپیمانها حکم از روی همان حکم نامه سیاست و تعزیرات  
 که در کتاب قوانین حکام از حضور لامع النور دستخط شد  
 معمول دارند و آن کاغذ قاضی سند او باشد  
 محکم است

تست



١٢٢

## بَابُ الْأَوَّلِ

آخرين باب اجديث نيفس نبوى على قائلها الف  
صلوة اختتام ميب هم تامتضمن كات دينى دنياي

وسب موعظت امل دنش و بنا نى باث فقط  
**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**

القضات ثلثة اثنان فى النار و واحد  
فى الجنة رجل عرف الحق فقضى به فهو  
فى الجنة و رجل عرف الحق و لم يقض به  
و جاز فى الحكم فهو فى النار و رجل لم  
يعرف الحق فقضى للناس على جهل فهو فى النار

خاتمه



۱۲۳

# خاتمه الطبع

المنة لله که بفرمان بهایون سرکار ذوی الاقتدر ادام  
اقباله وسلطنة این کتاب که فی الواقع قانون شرعی است

از برای قضات از تالیفات جناب فیض آبا

احمد جان خان الکو زانی تباریخ دو از دهم

جمادی الاول ۱۲۱۱ مکه زاروسه صدیاز

هجری بنویسے اللہ علیہ وسلم باہتمام

بندہ درگاہ کل محمد درانی

بارکزانی محمد زانی مہتمم

چاپخانه مبارک

# در مطبعہ دارالاساطفہ بلطبع شد



